DOI: Https://doi.org/10.22067/JLS.2022.73830.1208

نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۱۶، بهار ۱۴۰۱، صص ۲۱-۵۱
مقالهٔ پژوهشی

از یتیم داستانی تا قورچی تاریخی

(اثبات هویّت ناشناختهٔ حسین کُرد شبستری بر پایهٔ شواهد تاریخی و ادبی)

تاریخ دریافت: ۰۳ آذر ۱۴۰۰/ تاریخ پذیرش: ۱۸ خرداد ۱۴۰۱

میلاد جعفرپور[۱]

چکیده

حسین کُرد شبستری از محبوب‌ترین پهلوانان متأخّر در ادب حماسی فارسی است و بنا بر شواهد اخیر، گزارشی که برای مدّت‌ها از احوال و نبردهای او در ایران تحت عنوان داستان حسین کُرد شبستری مشهور شده، خود بخش چهارم از حماسهٔ دیگری با عنوان یتیم‌نامه بوده که هنوز به شکل جامع منتشر نشده است. عمق بی‌توجّهی به وجوه مختلف یتیم‌نامه تا جایی است که هنوز هویّت تاریخی حسین کُرد به‌عنوان پهلوان محوری روایت، ناشناخته مانده و مایهٔ اظهارنظرهای ناصوابی هم شده است. پژوهش حاضر به روش استقرایی و با تکیه بر شواهد نویافتهٔ منابع تاریخی و ادبی، به ارزیابی داده‌های داستانی پرداخته است. مطابق با برآیندهای طرح‌شده و تأیید قراین تاریخی و ادبی، حسین کُرد شبستری در واقع همان حسین‌بیگ تبریزی، قورچی خاصّهٔ شاه‌عبّاس بوده که در روایت داستانی به‌عنوان یتیم معرّفی شده است.

کلیدواژه‌ها: صفویّه، یتیم، قورچی، حسین کُرد شبستری، حسین‌بیگ تبریزی، ارزیابی منابع.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، خراسان رضوی، ایران.
E-mail: m.jafarpour@hsu.ac.ir

۱. مقدّمه

یتیم‌نامه، آخرین حماسهٔ دینی منثور فارسی است که در عهد صفوی تألیف شده و در چهار بخش کلّیِ: داستان بهزاد گوباز نوبری (در دورهٔ شاه‌اسماعیل)، داستان مسیح دکمه‌بند تبریزی (در دورهٔ شاه‌طهماسب)، داستان میرباقر آجرپز اصفهانی و داستان حسین کُرد شبستری (هر دو در دورهٔ شاه‌عبّاس)، احوال پهلوانانی را گزارش کرده که وجود تاریخی دارند و با وجود نمود نسبی عیارانه، تحت عنوان یتیم به خدمت حکومت صفوی درآمده و به مقابله با تهدید بدخواهان اهل تسنّن در قلمرو عثمانی، شبه‌قارّه و خوانین افغان و ماوراءالنّهر برآمده‌اند. هر یک از چهار بخش یتیم‌نامه، پس از دوره‌ای آشوب، شبروی و نبردهای عموماً تن‌به‌تن، با پیروزی دلاوران ایرانی و گرفتن باج و خراج از دشمنان، به پایان می‌رسد.

به دلیل عدم شناخت جامع از دست‌نویس‌های و نیز انتشار مُفرط بخش چهارم یتیم‌نامه، این روایت برای مدّتی حدود دو قرن در ایران، به نادرستی تحت عنوان داستان حسین کُرد شبستری معرّفی شده است. درحالی‌که عنوان اخیر، خود یکی از چهار بخش یتیم‌نامه محسوب شده و هیچ دلالتی بر پیکرهٔ متنی آن ندارد. از دیگر پیامدهای فقر پژوهش دربارهٔ یتیم‌نامه، ناشناختگی هویّت تاریخی پهلوانان محوری این روایت بوده است. در این پژوهش سعی شده تا با استفاده از دست‌نویس‌های ناشناختهٔ یتیم‌نامه و نیز ارزیابی و انطباق قراین نویافته در منابع تاریخی و ادبی سدهٔ یازدهم ه‍، از میان چهار یتیم محوری روایت، بنا بر فرضیّه‌ای، هویّت تاریخی حسین کُرد شبستری اثبات شود.

۱-۱. بیان مسأله

گزارش‌های متعدّد منابع تاریخی عصر صفوی، بر این نکته اتّفاق نظر دارند که شاه‌عبّاس اوّل، در ابتدای سلطنت خود با چالش آشوب‌های داخلی گروه غوغاییان روبه‌رو بود و به همین دلیل، نمی‌توانست فارغ از این دغدغه، به مقابله با ازبکان یا عثمانیان روی بیاورد. پس برای دفع زحمت گروه‌های اوباش گردآمده در شهرهای آن دورهٔ ایران و نیز بهره‌برداری لازم از توان نظامی و شجاعت ایشان، تمرکز ویژه‌ای بر سامان دادن آنان در گروه‌های نظامی داشت. بر اساس تجربه‌های مشابه سلاطین سَلَف در بهره‌گیری از عیّاران (جمعیّت اخلاقی جوانمردان)، شاه‌عبّاس نیز گروه پراکندهٔ مذکور را که سازمان واحدی نداشته، پیرو مرام‌نامه‌ای نبوده و فاقد پشتوانهٔ اجتماعی مطلوبی بودند، پس از آموزش‌های لازم، تحت عنوان تفنگچی، قورچی، داروغه یا کشیکچی به خدمت می‌گرفت:

> «اکثر اجامره و اجلاف هر ولایت را که مردم جَلد کارآمدنی بود و همیشه در آن ولایت، بی‌دولتی نموده و عجزه و مساکین از بی‌عدالتی ایشان متضرّر می‌گشتند و در سِلک تفنگچیان أشرف درآوردند که هم رعایا و هم عجزه، بعدالیوم از شرّ ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت‌انتساب به خدمات قیام نموده و در معارک کارزار مکافات عمل یابند و مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نموده و

الحق، وجود ایشان جهت فتح قِلاع و بِلاد ضروری بود و فواید کلّی بخشید» (اسکندربیگ، ۱۳۸۹: ۱۱۰۶/۲).

انتشار این خبر در أقصی نقاط ایران، سرازیر شدن خیل بی‌تجربه یا کارآزموده‌ای را به همراه داشت که در مواضع مختلف نُسخ یتیم‌نامه تفصیل بخشی از این احوال با گرد آمدن «هزاروصدوبیست‌وپنج یتیم» بر سر شاه‌عبّاس، نقل شده است [⟵ ی: گ ۱۹۴ آ؛ ح: گ ۱۶۴ آ؛ ح: گ ۶۹ ب؛ دا: گ ۲۳ ب]. در یتیم‌نامه گروه‌های مختلفی از پهلوانان بی‌سروسامان در أقصی نقاط ایران، برای کسب عواید مادّی و به‌منظور دفاع از شاهان صفوی در برابر تهدید یتیمان بدخواه سنّی و نیز ترویج تشیّع و نمایاندن اقتدار صفویان به‌صورت سازمان‌یافته‌ای تربیت می‌شوند.

امّا مسألهٔ اصلی آن است که در تاریخ صفویان، مُستندات صریح متعدّدی از اطلاق عنوان «یتیم» بر یک واحد نظامی یا اداری مستقل به دست نمی‌آید و به نظر می‌رسد «یتیم» با توجّه به مشخّصات و وظایفی که در دربار صفوی یتیم‌نامه بر عهده دارد، عنوانی معادل با کارکردی داستانی بوده که بنا به ذوق راوی یا مصلحتی دیگر طرح شده و بر قورچیان صفوی اطلاق شده است. پس لازم است برای تبیین این عنوان سازمانی در داستان که مشابه عیاران بوده و به‌منظور نشان دادن جایگاه رسمی و واقعی یتیمان در دورهٔ صفویّه و برانداختن نقابی که داستان‌پرداز بر چهرهٔ آنان زده، با توجّه به برخی قراین، منابع تاریخی و ادبی بررسی شده و در مقایسه با داده‌های داستانی ارزیابی شوند.

۱-۲. طرح فرضیّه

بنا بر همسانی تامّ شواهد متعدّدی که در متون تاریخی و مراجع ادبی با داده‌های داستانی یتیم‌نامه وجود دارد، حسین کُرد شبستری یکی از بهادران طوایف کُرد ساکن در نواحی تبریز بوده است و ابتدا در خدمت پیربداق‌خان تبریزی به‌سر می‌برده و بعدها به دلیل خدمات شایسته، شجاعت بسیار، حُسن رفتار و راست‌کرداری، مفتخر به دریافت عنوان «بیگ» شده و با نام حسین‌بیگ تبریزی در منصب قورچی خاصّهٔ شمشیر و تیروکمان به دربار شاه‌عبّاس راه یافته و مرتبهٔ بلندی می‌یابد.

۱-۳. پرسش تحقیق

آیا حسین کُرد شبستری، شخصیّت تاریخی بوده و در دورهٔ شاه‌عبّاس می‌زیسته است؟

کدام قراین تاریخی و ادبی بر همسانی هویّت حسین کُرد شبستری با حسین‌بیگ تبریزی دلالت دارند؟

۱-۴. ضرورت تحقیق

فقدان رویکرد تاریخی در بررسی‌های متن‌شناسی و تصحیح متون یکی از حوزه‌های فراموش‌شده و البتّه پر مشقّت در پژوهش‌های ادبی است. ازآنجایی‌که یتیم‌نامه بیان داستانی مخیّلی از پیوند درون‌مایه‌های تاریخی و دینی عصر صفوی است و چون از معدود روایاتی محسوب می‌شود که اطّلاع دقیقی از عناصر داستانی زمان و مکان آن در دست است، بی‌شک اغلب شخصیّت‌های محوری این حماسه نیز تاریخی بوده‌اند و برای اثبات برخی ابهامات آن بایستی به تحلیل تاریخی روی آورد.

۱-۵. پیشینهٔ تحقیق

در رابطه با روایت یتیم‌نامه یا داستان حسین کُرد شبستری، تحقیقات متمرکز یا اشارات پراکنده‌ای در مراجع (دانشنامه‌ها، دایرةالمعارف‌ها، فرهنگ‌ها)، کتب تألیفی و ادبی، مقالات و رساله‌های دانشگاهی مشاهده می‌شود که ارتباطی با موضوع پژوهش حاضر ندارند.

در زمینهٔ هویت تاریخی حسین کُرد در عهد غوریان و سلجوقیان، حدس‌هایی در یک مقاله و ارجاع مختصری ارائه شده است، ولی در طول تاریخ تحقیقات ادبی، جز گفتار حاضر، هیچ‌گاه بحث مستقل و مشروحی به‌منظور شناسایی هویّت تاریخی حسین کُرد در «عهد صفویّه» مطرح نشده است.

به گمان نگارنده توجیه منطقی و علمی ندارد که برای بازشناسی هویّت شخصیّت محوری حسین کُرد شبستری در حماسهٔ دینی و تاریخیِ یتیم‌نامه که ارتباط مستقیم و مشهودی هم با حکومت صفویّان دارد، برخی پژوهشگران بدون ارزیابی دقیق منابع تاریخی مرتبط با این دوره و بررسی قراین موجود، سر به سده‌های پنجم و ششم هـ کشیده و به‌صورت تصادفی، یا با توجیهات ساختگی و ناصواب، به دنبال هم‌نامی برای حسین کُرد در دورهٔ غوریان یا سلجوقیان (← جمالزاده، ۱۳۲۶: ۶/۱-۷؛ مفرد کهلان، ۱۳۸۹: ۳۴-۵۰؛ حسین‌نامه، ۱۳۹۳: ۱۷) باشند، و فقط به‌صرف مشاهدهٔ یک تشابه اسمی که علاوه بر دورهٔ غوریان یا سلجوقیان، ممکن است مصادیق متعدّد دیگری هم در ادوار تاریخی داشته باشد، بحث این‌همانی اسامی مذکور را با حسین کُرد شبستری طرح کنند. اگر این‌گونه است، هر شخص دیگری هم که نامش در تاریخ: رستم، حمزه، شیرویه، ابومسلم، مختار، مسیب، زمجی و حبشی بوده و سلاح و اسبی هم داشته باشد، باید وی را در شمار پهلوانان هم‌نامشان در ادب حماسی قلمداد کنیم.

جمالزاده در هزاربیشه نوشته است: «مطالب ذیل از کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تألیف سیّد ظهیرالدّین مرعشی (← مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۳۳-۲۳۴) در ضمن جنگ سلطان ارغش با قراچه ساقی در حدود سال

(۵۲۱ق) در حوالی همدان، نقل شده است:

«حسین کُرد پسرکی شبیه چهرهٔ رُستم بود، به مقابل قراچه افتاد و قراچه را با نیزه برگرفت و از اسب بینداخت، چنان‌که لشکر مشاهده کردند و اسب قراچه را بکشید و ببرد، امّا قراچه را نشناخت. اُمرای سنجر چون چنان دیدند، قراچه را از دست حسین کُرد بازستاندند و نزد سلطان بردند و با هم نزاع می‌کردند که: قراچه را من گرفته‌ام. سلطان فرمود که از قراچه بپرسند که، تو را که گرفته است؟ قراچه گفت: آن که مرا گرفت، نام به خدمتکاری شاه مازندران باز دارد و اسب مرا آن کس دارد. چون سلطان معلوم کرد که آن کس نوکر شاه غازی، رُستم بود، خود سوار شد و به رسم پرسش زخم اصفهبد و هم به عذرخواهی گرفتن قراچه نزد اصفهبد رفت و روی او را بوسید و گفت: أحسنت ای شیربچّه. اصفهبد اسب قراچه را فرمود تا پیشکش سلطان کردند و حسین کُرد را ده‌هزار دینار صله کرد». پس می‌توان احتمال داد که حسین کُرد شبستری مشهور، همین حسین کُرد بود که قراچه را اسیر کرده است» (جمالزاده، ۱۳۲۶: ۱/۶-۷).

نگارنده نمی‌تواند ادّعای مرعشی را در شباهت چهرهٔ رستم با حسین کُرد بپذیرد، مگر ممکن است که مرعشی یا هر مورّخ دیگری چهرهٔ رستم سیستانی را دیده باشد! اگر هم منظور مرعشی از چهره، توسّعاً بر جثّه و تنومندی حسین و رستم دلالت دارد که مسألهٔ تازه‌ای نیست و نخستین مشخّصهٔ توصیف هر مورّخ و ادیبی از یک پهلوان، برز و بالای او و تشبیه مبالغه‌آمیز وی به رستمِ نادیده است (برای نمونه ← آصف، ۲۵۳۷: ۱۰۶).

امّا همین اشارهٔ مرعشی، ویرایش‌کنندگان حسین‌نامه را به دو اظهارنظر شگفت انداخته که بدون اثبات و استدلال، بیشتر به حدسی غیرعلمی می‌نمایاند:

(۱): «بر این اساس، شاید نقّالی که تاریخ طبرستان و رویان را خوانده بود، او را از عهد سنجر به دورهٔ صفویّه کشانده و در قصّه‌ای مربوط به عهد صفوی جای داده است» (حسین‌نامه، ۱۳۹۳: ۱۷).

در عدم پذیرش این حدس باید گفت که:

اوّلاً، داستان‌پرداز یتیم‌نامه به گواه سطح نازل روایتش، بهرهٔ چندانی از دانش ادبی و تاریخی نداشته و با وجودی که از برخی معاریف شعرا نام برده، ابداً به هیچ تاریخی ارجاع نداده است، چه رسد به آن‌که تاریخ مرعشی را که ارتباطی با صفویان نداشته، خوانده باشد. پس چنین داستان‌پردازی اگر هم در عصر صفویه با قحط‌الرّجال پهلوانی مواجه شده باشد، همچون دیگران، قهرمانی را از میراث کلان داستانی و حماسی پیش از خود برگزیده و بازآفرینی می‌کند، نه آن‌که فقط بر پایهٔ یک اشاره که پس از چند صد سال، نخست بار جمالزاده بدان دست یافته، به خلق یک پهلوان مبادرت کند و قریب به دو هزار صفحه مطلب در رابطه با وی

و آن هم منتسب به شاهان صفوی بپردازد.

ثانیاً، اگر مرعشی در حدود سال (۵۲۱ق) و در جنگ سلطان ارغش با قراچه ساقی از جنگاوری شبیه چهرهٔ رُستم، به نام «حسین کُرد» یاد می‌کند، رضاقلی‌خان هدایت هم در گزارش خود از رویدادهای سال (۳۴۹ق)، یعنی ۱۶۲ سال پیش از تجربهٔ مرعشی، از امیری به نام «حسنوَیه» یاد کرده که پدرش «حسین کُرد» نام داشته است (← هدایت، ۱۳۷۳: ۸۵). حسنوَیه در فاصلهٔ سال‌های (۳۴۹-۳۶۹ق) به‌عنوان دست‌نشاندهٔ دیلمیان و به مدّت بیست سال، بر کردستان و همدان حکمرانی نموده و در عین امارت و سکونت در دژی، موسوم به سرماج، راهزنی و باج‌گیری هم می‌کرده است (← اذکایی، ۱۳۶۷: ۱۲۲-۱۲۹؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۶: ۶۵۶/۳-۶۵۵) که البتّه این شیوه غریب نبوده و به قراین بسیار، برای قرن‌ها از اعمال شایع طوایف کُرد ساکن در این حدود کوهستانی بوده و گریبان‌گیر ادیبانی چون مؤلّف نفثةالمصدور نیز شده است (← زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۶۵-۶۶). هر چند هر دو شخصیّت مذکور «کُرد» بوده و به فاصلهٔ حدود دو قرن از هم، در عرصهٔ سیاست و جنگ نیز حضور دارند، امّا آیا بدون هیچ توجیه و استدلالی در رابطه با هویّت شخصیّت‌هایی که فقط هم‌نام «حسین کُرد» داستانی هستند، مجبوریم این موارد متمایز را معتبر دانسته و در کنار یکدیگر قرار دهیم و در رابطه با یتیم‌نامه به دو و یا سه[۱] «حسین کُرد» قائل شویم؟

ثالثاً، هنگامی‌که عصر پر جنگ و جدال داستان‌پرداز یتیم‌نامه در دورهٔ صفوی، به گواه تواریخ همین عهد، مشحون از وجود چندین پهلوان درباری یا قزلباش است، راوی یتیم‌نامه چرا باید فرد گمنامی را ولو با نام حسین کُرد از سدهٔ ششم هـ در سدهٔ یازدهم هـ احیا کند.

رابعاً، بیشتر شخصیّت‌های یتیم‌نامه در عهد صفوی وجود تاریخی دارند که شوربختانه محقّقان هیچ توجّهی به شواهد مرتبط با آن نداشته‌اند، وقتی میرباقر آجرپز اصفهانی، قهرمان بخش دوم یتیم‌نامه، شخصیّت تاریخی عهد صفوی بوده و مورّخان از وی یاد کرده‌اند (← حسینی مرعشی تبریزی، ۱۳۷۰: ۱۱۰)، چرا حسین کُرد شبستری که اساس خلق یتیم‌نامه هم واقع شده، باید یک سوار گمنام دورهٔ سلجوقی، غوری یا دیلمی باشد. خالق یتیم‌نامه بر پایهٔ کدام گزارش و کارنامه، چنین حجمی از احوال را در ارتباط با تاریخ صفویّه به او نسبت

---

۱. مؤلّف رستم‌التواریخ نیز در فصلی، ذیل عنوان «داستان ذکر اسامی پهلوانان و زبردستان و کُردان شبرو عیار مکّار طرّار خونخوار ... آن زمان از هر قوم و قبیله» از شخصی با نام «حسینعلی‌بیگ کُرد جان‌بگلو» نام برده که اطّلاعی از جزئیات احوال وی در دست نیست (آصف، ۲۵۳۷: ۱۰۴).

داده و آیا چنین داستان‌پردازی بدون اتکّا به گزارش تاریخی فربهی، استعداد ذهنی خلق چنین محتوایی را داشته است؟

(۲): «شاید هم مردم ایران نام این قهرمان عهد سنجری را که یحتمل مازندرانی بوده، زنده نگه داشته و بر فرزندان خود می‌گذاشته‌اند و بدین ترتیب، این نام در عهد صفوی تکرار شده و به یکی از پهلوانان آن عصر تعلّق گرفته است» (همان: ۱۷).

این مورد هم از آن‌گونه حدس‌های شگفت و غیر محقّقانه است! نام یک شخصیّت تاریخی، دینی و حتّی اساطیری تنها به پشتوانهٔ ضبط مکتوب یا نقل سینه‌به‌سینه می‌تواند در جایگاه یک الگو و قهرمانی آرمانی در اذهان افراد یک جامعهٔ زبانی رسوب کند و مثل نام: سام، رستم، فرامرز و شهریار و... توجیهی برای گزینش نام فرزندان نسل‌های بعدی یک جامعهٔ متمدّن شود. مگر حسین کُرد مورد نظر مرعشی فراتر از رستم، ابومسلم و حمزه یا کوراغلو و ده‌قورقود تاریخی و داستانی است؟ پس او چطور بدون این اعتبار لازم، توانسته در خاطر مردم پهلوان‌دوست ایران، مشروعیّت لازم را کسب کند، درحالی‌که حتّی اثری از این مشروعیّت هم در ترانه‌ها، حکایات، داستان‌ها، کتب تذکره و عموم تواریخ مشاهده نشود و شش سده بعد، شاید یک داستان‌پرداز میانه‌حال از وی تنها بر اساس توصیف چند سطری یک متن تاریخی، در یتیم‌نامه اسطوره‌ای محبوب بیافریند! حسین کُرد بی‌شک هویّت تاریخی داشته، امّا سابقهٔ این هویّت از نظر نگارنده و به‌یقین تمام هیچ ارتباطی با عهد غوریان و سلجوقیان ندارد. چنین احتمالی بی‌رویگی و بی‌استعدادی تمام راوی یتیم‌نامه است که حتّی داستان‌پرداز توانمندی چون ابوطاهر طرسوسی هم از آن تخلّف نکرده و شخصیّت پادشاه عصرش غیاث‌الدّین محمّد غوری ملقّب به «حبشی» را در حماسهٔ قران حبشی، به‌صورت داستانی گزارش کرده است (← طرسوسی، ۱۳۹۵: ۷۱/۱-۹۳).

مهران افشاری در اظهارنظر دیگری که توجیه تاریخی و مستندی ندارد، باور دارد که چون: «در شاهنامه و دیگر متون ادب فارسی، صفت «گُرد» به معنای پهلوان و دلاور، به دنبال نام برخی پهلوانان بارها به کار رفته و ازآنجاکه نقّالان با شاهنامه و زبان آن آشنا بوده‌اند، شاید واژهٔ «گُرد» را به‌عنوان صفتی به نام حسین شبستری افزوده باشند و چون مردم در دوره‌های پسین واژهٔ گُرد را کمتر می‌شناختند و نیز در کتابت قدیم گُرد را کُرد هم می‌نوشته‌اند، بعدها صفت گُرد برای حسین به‌صورت کُرد به کار می‌رفته است» (حسین‌نامه، ۱۳۹۳: ۱۶).

از نظر نگارنده، با توجّه به شواهد صفت «گُرد»، این کلمه بیشتر کاربرد عام دارد تا ساخت اسم خاص و صرف نظر از نام دو پهلوان‌بانو و یک شخصیّت: «گُردآفرید، گُردیه و گُردوی» فردوسی و حتّی دیگر شاعران، صفت «گُرد»

را به‌حسب نیاز و به دنبال نام اغلب پهلوانان معتبر یا گمنام آورده‌اند، همان‌طور که صفت «گُرد» در بخش‌های منظوم و منثور یتیم‌نامه هم برای اغلب پهلوان و حتّی خود «حسین کُرد» یا «مرزبان» به کار رفته و قابل‌تشخیص است: (نظم) «یکّه‌تاز عرصهٔ میدان **حسین گُردمرد**» [دا: گ ۱۲۵ ب]. (نثر) «شب دویم، اقبال سیاه همدانی و **مرزبان گُردمرد** را گرفت» [مج: گ ۱۳۷ ب]. (نظم) «چه **گُردی** که در چاه بیژن نمود» [ی: گ ۶۱ ب]. (نظم) «فرامرز و برزو و **مهراب گُرد**» [ی: گ ۲۶۲ آ]. «منم مرشد هزاروصدوبیست **یتیم گُرد دلاور**، پیادهٔ دهنهٔ جلو مرشد کامل، شاه‌عبّاس، میرباقر آجرپز» [ح: گ ۱۶۴ آ]. «شاه قادر و **دده اصلان گُرد** و مرزبان و ابراهیم‌بیگ و بعضی دیگر را فرمود که شب در گردش باشند» [ی: گ ۲۱۲ آ]. امّا با این مصادیق کاربرد عام کلمه، نمی‌توان تردیدی در تغییر این صفت در ترکیب «حسین کُرد» روا داشت.

چگونه ممکن است نقّالان شاهنامه با صفت «گُرد» آشنا بوده باشند و ضمن نقل شاهنامه، کلمهٔ گُرد را هم در جمع مردم به زبان بیاورند و به‌حسب علاقهٔ وافر، مردم یا نقّالان این صفت را در نام حسین شبستری هم بگنجانند، امّا همان مردمی که پای نقل شاهنامه نشسته‌اند و قرن‌هاست بدان اُنس دارند و معانی اغلب کلماتش را به‌خوبی درک می‌کنند، مدّتی دیگر نتوانند معنای صفت شایع و سهل‌الوصولی مثل «گُرد» را هضم کنند و ناچار شوند آن را فقط در مورد حسین شبستری به‌صورت «کُرد» تغییر دهند، نه دیگر مصادیق مشابه این کاربرد! چرا در شاهنامهٔ فردوسی بین «کُرد» و «گُرد» تمایز و تفاوت معنایی آشکاری وجود دارد و صفت «کُرد» علاوه بر نسبت قومی، اغلب به معنای چوپان و چادرنشین نیز مصطلح است و حتّی بدون الزام در تحریر سرکش «گ» هم، مخاطب مشکلی در تشخیص تمایز موارد کاربرد «کُرد» و «گُرد» ندارد (← عبادی جمیل و بیات، ۱۳۹۹: ۱۹۱-۲۰۹)؟ اگر آقای افشاری باور دارد که نسبت گُرد در نام حسین، به دلیل شیوهٔ کتابت قدیم و حذف سرکش از «گ» به‌صورت «کُرد» باقی مانده، بهتر بود روشنگری کنند که چرا چنین ایرادی در ضبط بسیاری از دیگر موارد مشابه آثار سخنوران، مصداقی ندارد و حتّی مصحّح غیر ایرانی متن تاریخ طبرستان هم به‌خوبی معنا و ضبط صحیح «حسین کُرد» دورهٔ سلجوقی را دریافته و بدون سرکش ضبط نموده است؟

به کدام توجیه، داستان‌پرداز یتیم‌نامه وقتی برای اوّلین مرتبه از حسین شبستری نام می‌برد، هنوز گزارشی از پهلوانی‌های وی ارائه نکرده و حسین، چوپانی بیش نیست، می‌بایست صفت «گُرد» بدو بدهد؟ این شاهد صادق است؛ زیرا در نمونهٔ دیگری، جمشید کرمانی پس از کشتن شیری که از بند شاه‌عبّاس رمیده، به دستور شاه مفتخر به دریافت لقب شیرافکن می‌شود: «شاه فرمود که: هر که سر مرا دوست دارد، جمشید را شیرافکن گوید» [ی: گ ۱۹۸

ب]. پس طبیعی است که اگر «گُرد» صفتی برای نام حسین بوده باشد، طبیعتاً می‌بایست به مناسبت معقولی و بعد از گزارش چند کردار بهادرانه، به وی اعطا شود، نه از همان ابتدای داستان و در اوّلین پاگشایی!

جز این وجه، راوی در دست‌نویس‌های یتیم‌نامه بارها حسین را با نسبت «کُرد» و منتسب به «کُردستان» معرّفی کرده است. با وجود چنین قراینی، آیا فقط با توجیه بی‌اساس مذکور می‌توان ادّعا کرد که او «کُرد» نه، بلکه «گُرد» بوده است؟ چرا در یتیم‌نامه نام پهلوان دیگری مثل یوزباشی کُردبچّه به‌صورت گُردبچّه ضبط نشده است، درحالی‌که او جوان پهلوانی بوده و بچّه هم نیست و کردبچّه صفت قومی یا نسبت شهری اوست، و در عهد معاصر نیز نام خانوادگی «کُردبچّه» بسیار معمول و آشناست؟ چرا ذکر صفتی نظیر گُرد همراه نام پهلوان، جز حسین برای دیگر پهلوانان یتیم‌نامه مصداقی ندارد و در عوض راوی همه‌جا، نسبت شغلی یا شهری را در کنار نام یتیمان آورده است؟

جواد مفرد کهلان در پژوهشی ذیل عنوان «تبارشناسی حسین کُرد شبستری» (۱۳۸۹) با توجّه به تاریخ پادشاهان غور، یادآور شده که تبار حسین کُرد شبستری برگرفته از خاندان «آل شَنْسَب» بوده و نام حسین کُرد تغییریافتهٔ نام «امیر معزالدین حسین کرت» است. حال به دلایلی که نویسندهٔ مقاله در خلال گزارش کلّی تاریخ غوریان بدان استدلال کرده، توجّه کنیم:

(۱): «اگر شنسب را علی‌القاعده تلخیصی از نام «خشن‌اسب» به معنای دارندهٔ «اسب سیاه» بگیریم... نام اسب حسین کُرد، «قره‌قیطاس» به معنای «اسب سیاه نیرومند»، خود گواه صادق این معنی است. در این صورت، نام «شبستر» به معنی «دارندهٔ استر سیاه»، قرین این نام می‌گردد»! (۲): «به‌هرحال، هر دو عنوان کُرد و شبستر متعلّق به حسین کُرد شبستری، در محیط ایرانیان آذری شهر شبستر بیگانه‌اند و باید متعلّق به ناحیهٔ دوردستی باشند. لذا نام حسین کُرد را در محیط افغانستان و شهر هرات می‌توان در نام امیر معزّالدّین حسین کرت پیدا نمود»! (۳): «در مجموع با مدّ نظر قرار دادن اسطورهٔ حسین کُرد ازجمله در مقام سردار فاتح هندوستان و خراج‌گزار کردن آنجا، معلوم می‌شود نام و نشان امیرحسین کرت... با نام و نشان حسین کُرد شبستری امتزاج پیدا کرده است»! (۴): «پادشاهان معاصر حسین کُرد شاه‌عبّاس و جهان‌شاه و هم‌آوردانش اخترخان و ببرازخان هستند که مسلّم به نظر می‌رسد در اساس به ترتیب همان: عبّاس بن شیث و خلف ثانوی‌اش جهان‌سوز هستند که با شاه‌عبّاس و جهان‌شاه گورکانی جایگزین شده‌اند»! (۵): «جالب است که شاه‌عبّاس نیز زادهٔ هرات و پرورش‌یافتهٔ آنجا بوده است» (مفرد کهلان، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۵).

در این گزارش، مفرد کهلان نخست صرفاً با توجیهات مشروط و محتمل واژگانی، کلمات «شنسب»، «شبستر»،

«قرمقیطاس» و «حسین کرت» را با تصحیف، تغییر و خلق معانی نسبتاً فرضی و ساختگی، مصادره به مطلوب کرده و به‌نوعی با حسین کُرد ارتباط داده است و در ادامه، بدون ارائهٔ هیچ سندی و به تصوّر شخصی که چون کُردها در محیط امروز ناحیهٔ شبستر آذربایجان حضور ندارند، پس حسین کُرد هم نمی‌تواند نسبتی با شبستر داشته باشد و از طرفی، چون حسین کُرد احتمالاً صورت دیگری از نام امیر غوریان، حسین کرت بوده که فاتح هند نیز هست! بنابراین حسین کُرد شبستری همان حسین کرت غوری است و بار دیگر، با توجیهات ساختگی تغییر و تبدیل حروف در اسامی، نام «شاه‌عبّاس» و پادشاه دیگری به اسم «جهان‌شاه» را که اصلاً در روایت حسین کُرد وجود ندارد، صورت تغییریافته دو نام «عبّاس بن شیث» و فرزند دومش «جهان‌سوز» می‌داند.

نگارنده بنابر حوصلهٔ مقاله، نیازی به تشریح دلایل بُطلان این ادّعا نمی‌بیند که بی‌شک بر دیدهٔ مخاطبان سنجیدنی است. از طرفی، چون همین جُستار بدون ذکر شرط، احتمال و تصحیف در واژگان، با تکیه بر شواهد تاریخی و ادبی متعدّد، به اثبات تبار کُردی، نسبت شبستری، انتساب به دورهٔ صفوی و هویّت تاریخی حسین کُرد در دربار شاه‌عبّاس نائل شده، برآیندهای آن را می‌توان به‌منزلهٔ تشریح نادرستی هر دو مورد فوق به شمار آورد.

۲. تشریح فرضیّهٔ هویّت

در این بخش، به‌منظور اثبات هویّت تاریخی حسین کُرد و تبیین فرضیّهٔ حضور قورچیان تاریخی با عنوان داستانی «یتیم» در یتیم‌نامه، ابتدا به تبیین اصطلاح «یتیم» پرداخته شده است. روشنگری در مورد اصطلاح «یتیم» منجر به هم‌سانی ویژگی‌های این عنوان داستانی با منصب «قورچی‌گری / سلاح‌داری» در تاریخ صفویّه شده و به دنبال بررسی شواهد کاربرد «قورچی» در متون تاریخی، برای نخستین بار، قراین اثبات هویّت تاریخی حسین کُرد ارائه شده است. مجموع این یافته‌ها، بر صحّت دلالت هر چه بیشتر عنوان «یتیم‌نامه» بر روایت و ارتباط مستقیم آن با قورچیان صفویّه دلالت داشته و مؤیّد فرضیهٔ حضور حسین‌بیگ تبریزی به‌عنوان حسین کُرد شبستری در یتیم‌نامه است.

۲-۱. یتیم در تاریخ

لغت «یتیم» به‌طور کلّی، بر فردی اطلاق می‌شود که پدر یا مادر خود را از دست داده، یا آن‌که از وجود هر دو محروم شده و تنها و بی‌سرپرست باشد (← دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۳۷۳۴/۱۵؛ انوری، ۱۳۸۲: ۸۵۱۴/۸). جز این، «یتیم» در برداشتی ادبی و باسابقه، به معنای «بی‌مانند و کم‌نظیر» یا «کارگر طویله و مسئول نگهداری از چهارپایان» هم به کار می‌رفته است (← دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۳۷۳۵/۱۵؛ انوری، ۱۳۸۲: ۸۵۱۴/۸).

امّا «یتیم» در وجه منفی اجتماعی، بر شخصی اطلاق می‌شد که از توانایی بدنی یا رزمی نسبتاً برجسته‌ای برخوردار بود و قدرت و فرمان شاه را به‌حساب نمی‌آورد و علاوه بر آشوب و فتنه‌انگیزی در شهرها، بیشتر به دزدی و راهزنی می‌پرداخت و چون تعلّق یا نسبت خانوادگی مطلوب و معلومی هم نداشت و پیوسته تحت تعقیب مردم یا حاکمان بود؛ اغلب به‌صورت فردی یا گروهی در حال رفت‌وآمد از شهری به شهر دیگر بودند و در محلّ ثابتی، اجتماع نداشتند (← دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۳۷۳۵/۱۵؛ انوری، ۱۳۸۲: ۸۵۱۵/۸-۸۵۱۴).

یتیمان برخلاف نهضت عیاران در سده‌های پیشین، به دلیل قتل و غارت، چون در میان مردم ایران از اعتبار و پایگاه اجتماعی خوبی هم برخوردار نبودند، هیچ‌گاه نتوانستند رسماً با همراهی عموم مردم، علیه حکومت وقت خود اقدامی کنند و به دلیل عملکرد منفی و برخلاف عیاران، در متون تاریخی از آنان بیشتر با عنوان اوباش ولگرد و فرصت‌طلبی یاد می‌شود که در هنگامه‌ها به دنبال کسب غنیمت بودند و اگر مجالش را هم می‌یافتند، سرسپردهٔ بی‌اختیار اجرای فرامین سلاطین یا حکّام طغیانگر بودند. امّا نباید فراموش کرد که مدّتی پیش از رواج اصطلاح «یتیم» در این برههٔ زمانی، اصطلاحات دیگری مثل «جَمری / اجامره»، «رِند / رُنود» یا «لوطی / الواط» هم به‌طور مشخّص در همین وجه منفی اجتماعی فراوان به کار برده می‌شده‌اند و حتّی «جمری» در دورهٔ صفویّه متداول‌تر هم بوده است (← رازنهان و عابدینی مغانکی، ۱۳۹۵: ۶۱-۷۴). هر چند کردار و شگردهای یتیمان تا حدودی مشابه عیاران است، امّا آنان پیرو مرام و اصول اخلاقی عیاران نبوده و داعیهٔ ظلم‌ستیزی ندارند، لذا طرف نسبت با نهضت عیاران نیستند.

۲-۲. یتیم در داستان

نظر به شواهدی که از سدهٔ نهم هـ به بعد، به‌تدریج مصادیق آن در میراث مکتوب بسامد نسبی پیدا کرده و تا اواسط دورهٔ قاجاریّه با همان مفهوم به حیات خود ادامه داده است، درمی‌یابیم که «یتیم» علاوه بر حفظ معانی پیشین خود، بیشتر تحت تأثیر آشفتگی اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و پیدایی صفویان، کارکرد معنایی موقّت دیگری هم پیدا می‌کند (← طرطوسی، ۱۳۸۰: ۱۹/۳؛ اسکندربیگ، ۱۳۸۹: ۴۵۵/۲؛ میرخواند، ۱۲۷۰: ۳۳۱/۱؛ قطغان، ۱۳۸۵: ۳۰).

در این برآیند، «یتیم» پس از پایان سدهٔ نهم هـ، از بُعد معنایی منفی شایع در جامعه، فاصله گرفته و در دورهٔ صفویّه، کارکرد مثبت فرمایشی ویژه‌ای پیدا می‌کند و تحت الهامات و اشراقات عرفانی - مذهبی مُرشد کامل (پادشاه صفوی) و پشتیبانی تبیین فقهی علمای دربار (← صفا، ۱۳۷۱: ۱۴۳/۵، ۱۴۶؛ متولّی امامی، ۱۳۹۰: ۱۰۲-۱۰۶؛ مجیر شیبانی، ۱۳۴۶: ۸۰-۸۳)، ابتدا به نهضتی اخلاقی مبدّل شده و به‌ظاهر با جمعیّت اخلاقی عیاران هم‌سو می‌شود و

مدّتی نمی‌گذرد که با توسّع اختیارات، «یتیمان» سر برداشته و به‌عنوان سازمان نظامی پنهان و کوچکی، تحت امر پادشاه صفوی، مأمور سرکوب رُقبای دینی و سیاسی صفویان در داخل یا خارج از قلمرو ایران می‌شوند و به همین اعتبار، باید اقرار کرد که اصطلاح «یتیم» از نظر کارکرد در روایت یتیم‌نامه، بیشتر بر حضور مؤثّر تاریخی قزلباشان و قورچیان در دربار صفوی دلالت دارد تا حضور جمعیّت اخلاقی عیاران [ی: گ ۵۵ ب؛ م ۱: گ ۹ آ؛ دا: گ ۷ آ]؛ و سایه انداختن کردارهای جوانمردانه و ترفندهای عیاری بر این قزلباشان و قورچیان، بیشتر لفّافه‌ای است برای جلب نظر مخاطبان و اشاعهٔ بیشتر محبوبیّت صفویان میان عموم مردم ایران و این وضعیّت، همه از مخاطب‌شناسی و حذاقت داستان‌پرداز زیرک یتیم‌نامه حکایت دارد و الحق که در این راه، توفیق کم‌نظیری هم داشته است.

در روایت یتیم‌نامه، نقش شخصیّت‌های گروه یتیمان به‌طور کامل، مجزّا از واحد نظامی قزلباشان تعریف شده است. به تقلید از برخی تحریرهای متأخّر روایاتی مثل حمزه‌نامه و اسکندرنامه، در یتیم‌نامه نیز با دو گروه دست راست و چپ از یتیمان مواجهیم. میرباقر آجرپز اصفهانی گروه دست راست، موسوم به «عراقی» (همان اصفهانی) را سرپرستی می‌کند و به دلیل سیادت و سبقت حضور نزد شاه‌عبّاس، در تکیه‌ای موسوم به یتیم‌خانه، داوطلبان مستعدّ و سرکش پراکنده در نواحی مختلف ایران را به اطاعت خود درآورده و تعلیم می‌دهد. گروه دست چپ که به جهت حضور گستردهٔ یتیمان شمال غرب به «تُرک یا تبریزی» شهرت دارد، به ریاست مسیح دکمه‌بند تبریزی و با کمی تأخیر شکل می‌گیرد، زیرا مسیح در شهرهای ماوراءالنّهر گرفتار بوده و مدّتی پس از تاج‌گذاری شاه‌عبّاس به ایران باز می‌گردد. این هر دو گروه، پیوسته در دربار شاه‌عبّاس حاضر بوده و اطاعت بی‌چون‌وچرایی از مُرشد خود دارند [مج: گ ۱۴۹ ب؛ مج: گ ۲۱۸ ب - ۲۱۹ آ؛ ح: گ ۲۵ ب؛ ح: گ ۳۷ ب؛ ی: گ ۱۹۴ ب – ۱۹۵ ب]. امّا گروه دیگری از یتیمان هم در این فضای داستانی حضور دارند که علاوه بر زورمندی و چالاکی بیشتر، به دلیل برخی ویژگی‌های رفتاری منحصربه‌فرد، هویّتی مستقلّ از دو گروه عراقی و تُرک دارند. شخصیّت برجستهٔ این گروه اخیر که در عین سرسپردگی، همچون رُستم زال، از استقلال فکر و عمل نیز بهره‌مند است و گاهی روابط مطلوبی هم با شاه خود ندارد، حسین کُرد شبستری است که در ابتدای روایت، در خدمت پیربداق‌خان تبریزی و مسیح به سر می‌برد و بعد از مدّتی، به دلیل لیاقت و زورمندی، به دربار شاه‌عبّاس می‌پیوندد، و یوزباشی کُردبچّه، اصلان، شیرافکن کرمانی و ملّا حاجی‌محمّد شیرازی و ... هم بیشتر در این گروه جای می‌گیرند. اعضای هر سه گروه یتیمان، پیادگان ریزنقش عیاری هم مثل مباجی، ملّا حاجی‌محمّد یا حسین پاچه‌باریک با خود همراه دارند و در عین همکاری و هم‌دلی، پیوسته با یکدیگر بر سر کسب افتخارات و پذیرفتن مأموریت‌ها رقابت دارند [مج: گ ۱۷۸ ب؛ ح: گ ۸۹ آ؛ دا: گ ۱۲۷ آ] و یکی از

مصادیق چالش‌برانگیز این هم‌چشمی در همان ابتدای پاگشایی حسین کُرد و شرط ورود او به حلقهٔ یتیمان با گرفتن ابلق (پَر کلاه یتیمی) از ایشان طرح شده است که به دعوی باج‌گیری حسین از اکبرشاه و سفر دور و دراز او به هند می‌انجامد [مج: گ ۵ ب - ۶ ب].

اغلب یتیمان همچون عیاران در فنون رزمی، داعیه‌دار عصر خود هستند و هر یک از آنان در متن داستان، اغلب با برنامی معرّفی می‌شوند که بیان‌کنندهٔ تخصّص رزمی و نسب شهری آن‌ها به‌صورت توأمان است، مثل مُحبّ تیغ‌باز خراسانی؛ و جز حسین کُرد شبستری، همهٔ یتیمان تحت هر شرایطی، از فرمان مُرشد کامل یا سر یتیمان بیرون نمی‌روند. اختیار گزینش، آموزش، تعیین مرتبه و مواجب، و تأیید صلاحیّت یتیم و حتّی عدم پذیرش او، به عهدهٔ سر یتیمان، یعنی میرباقر آجرپز یا مسیح دکمه‌بند است [ح: گ ۳۱ آ؛ ح: گ ۳۷ ب]. یتیمان از لحاظ ظاهری، معمولاً قد و قامت متمایز و زورمندی دارند و لباس ویژه‌ای هم که طرح ایرانی، ترکمانی، ازبکی، فرنگی، هندی و رومی دارد، به تن می‌کنند [مج: گ ۷۹ آ؛ ی: گ ۶ آ - ب؛ م ۳: گ۳۳ ب؛ ی: گ ۸۶ آ؛ ی: گ ۲۵۲ آ؛ دا: گ ۳۰ ب؛ دا: گ ۵۲ ب؛ دا: گ ۵۶ آ؛ دا: گ ۱۰۹ ب] و بر روی سربند یا کلاه خود پَری موسوم به «ابلق» نصب می‌کنند که کثرت شمار این پرها از مرتبهٔ بالای یتیم حکایت دارد. چنان‌که از شواهد متعدّد کاملاً مشهود است، یتیمان بی‌سروپای داستانی تعصّب شاه صفوی را می‌کشند و ارتباط بسیار نزدیک و خودمانی با او دارند، در دربار و حرم شاه اجازهٔ حضور دارند و پیوسته در اطراف قصر و خزانهٔ پادشاه کشیک می‌کشند و مُرشد کامل هم تعلّق خاطر و اعتماد تامّ و تمامی بدانان دارد و در اغلب امور مملکتی، با ایشان مشورت کرده، دشمنان و طاغیان را به درخواست آنان عفو می‌کند و در مجلس بزم یتیمان حاضر می‌شود و در مراعات حال اینان بخشش، چشم‌پوشی و نوازش بسیاری دارد، تا جایی که برای استفاده از توان یتیمان مستعد، اگر ناچار شود، خون‌بهای کسانی را هم که به دست یتیمان کشته شده‌اند، می‌پردازد [← ح: گ ۳۰ ب].

بااین‌همه، در تاریخ صفویّه از منصب نظامی رسمی‌ای تحت عنوان یتیم یاد نشده و به نظر می‌رسد که یتیم در معنای عیار، معادلی داستانی و ادبی برای واحد نظامی دیگری است. با این فرضیّه، پس از مقایسهٔ داده‌های موجود در متن داستانی با شواهد تاریخی در منابع متعدّد، میان گروه قورچیان و یتیمان داستانی، نه‌تنها شباهت‌های فراوانی مشاهده شد، بلکه تشریح بیشتر برخی از همین موارد، منجر به شناسایی هویّت یکی از پهلوانان محوری روایت یتیم‌نامه نیز شد.

۲-۳. قورچی عهد صفوی

قورچی، ترکیبی نظامی و با ریشهٔ ترکی – مغولی است، مرکّب از دو پارهٔ «قور» مخفّف «قوران» به معنی «سلاح» و پسوند صفت‌ساز «چی»؛ و در معانی سرباز مسلّح، رئیس جبّه‌خانه، اهتمام‌کنندهٔ امور دربار پادشاه به کار می‌رفته است. بنا به احتمالی، تلفّظ صحیح آن ابتدا، بایتی‌کرچی باشد که به معنی «تیرانداز» است (← دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۷۸۰۳/۱۲؛ انوری، ۱۳۸۲: ۵۶۰۳/۶؛ اوزبکی البخاری، ۱۳۹۲: ۲۰۵).

قشون ایران در عهد صفوی، از چهار گروه سازمان پذیرفته بود: ۱. تفنگچیان و توپچیان؛ ۲. غلامان یا قوللر؛ ۳. قزلباش‌ها؛ ۴. قورچی‌ها که معتبرترین سپاهیان شاه و نگهبانان مخصوص قصر و چادرهای سلطنتی بودند و قزلباشانی محسوب می‌شدند که تحت اختیار هیچ خان یا طایفه‌ای عمل نمی‌کردند و مستقیم از شاه حقوق دریافت می‌کردند و به چند دسته تقسیم می‌شدند که شماری از آنان حضور ثابتی در دربار داشتند و برخی دیگر، موسوم به یاساق یا چریک، به هنگام ضرور و برای انجام مأموریّت‌های خاص به‌صورت انفرادی یا همراه با لشکری به نواحی مختلف اعزام می‌شدند و رهبری این گروه اخیر، در دست رؤسای سنّتی موسوم به «بیگ‌ها» بود (← رحیم‌لو، ۱۳۹۳: ۳۲۰/۱۱-۳۱۹، ۴۹۳). هر چند قورچیان از آغاز در حکومت صفوی حضور داشتند، امّا واحد مستقلّ از ارتشِ قورچیان در عهد شاه‌طهماسب تشکیل شد که قدرت چندانی هم نداشت، آنان ملازمان خاصّه‌ای بودند تحت سرپرستی رئیسی با عنوان «قورچی‌باشی» که از میان ایشان انتخاب می‌شد و حقّ نصب، برکناری و گردآوری قورچی‌ها را داشت. اعضای گروه قورچیان از میان ورزیدگان بااستعداد و تنومند طوایف مختلفی اختیار می‌شد که شاه در مرحلهٔ قدرت‌یابی بیشتر تحت‌الحمایهٔ آنان بود. امّا قورچیان از دورهٔ شاه‌عبّاس و با توجّه ویژهٔ وی به سامان دادن جماعت پهلوان‌نمای اوباش و ولگرد و حضور فعّال آنان در دولت، اختیار و نفوذ زیادی پیدا کردند و به چهار دستهٔ: قورچی‌باشی، قورچیان ملازم، قورچیان یراق یا تجهیز و قورچیان اعزام یا سرباز عادی (با توجّه به شواهد یتیم‌نامه، احتمالاً یتیمان همین گروه اخیر بوده‌اند) تقسیم می‌شدند. یتیمان و اوباش ولگرد تحت نظر خاصّ شاه‌عبّاس علاوه بر قرار گرفتن در منصب مهم قورچی تفنگچی (در یتیم‌نامه موسوم به جزایرچی) یا سلاح‌دار ویژه، حتّی به‌عنوان غلامان خاصّه و شریفه یا حاجب، لله و وزیر نایب‌السّطنه نیز به کار گمارده شدند و به‌طور مستقیم در امور پادشاهی دخالت داشتند: «عرض کرد: صد نوچه در گذرها بگردد، هزار جزایرچی هم بگردد. نوچه‌ها با جزایرچی‌ها مشخّص شد، رفتند» [مج: گ ۴ ب]. قورچیان علاوه بر حضور در دربار، در نواحی مختلف کشور نیز استقرار داشتند و معمولاً نسب شهری که در آن خدمت می‌کردند نیز در بخشی از نام اعضای گروه لحاظ می‌شد (←رحیم‌لو، ۱۳۹۳:

۴۹۳/۱۱-۴۹۲). شاه‌عبّاس نیز با وجود اِشرافی که به دسته‌بندی‌ها و اختلافات درون‌سازمانی یتیمان قورچی داشت، برای تحقّق پاره‌ای اهداف اجتماعی، نظامی و سیاسی، یتیمان قورچی را به نبرد با یکدیگر تشویق می‌کرد و از زد و خورد آنان حظّ می‌برد (← منجّم، ۱۳۶۶: ۱۳۱؛ عدلی، ۱۳۹۲: ۵۳۲/۲۱-۵۳۵؛ میرجعفری، ۱۳۸۹: ۵۲۱/۱۴-۵۱۹). واحد نظامی قورچیان بعد از شاه‌عبّاس رو به ضعف نهاد، ولی تا پایان دورهٔ صفوی دوام داشت، تا این‌که نادرشاه، که خود روزگاری قورچی‌باشی بود، این مقام را به‌طور کامل مُنحل کرد (←رحیم‌لو، ۱۳۹۳: ۳۱۸/۱۱، ۴۹۳-۴۹۵).

پس از تشریح فرضیّهٔ همسانی اصطلاح یتیم با قورچی، برای اثبات بیشتر این مدّعا و بنا بر شواهد و قراین متعدّدی که تا کنون به دست آمده، گزارشی از هویّت تاریخی برخی پهلوانان یتیم‌نامه که در حقیقت قورچی یاساق یا اعزام دربار صفوی بوده‌اند، به دست داده شده است، تا هم نمونه‌ای تمام عیار برای تأیید فرضیهٔ مذکور قلمداد شود و هم از طرفی، با تمرکز بیشتر بر جزئیّات همین گزارش‌های نویافته، بتوان به دنبال شناسایی هویّت داستان‌پرداز یتیم‌نامه بود.

۳. اثبات فرضیّهٔ هویّت

به گواه مجموع دست‌نویس‌ها، یتیم‌نامه در چهار بخش تبویب شده است و با وجودی که گزارش کارنمایی‌های پهلوان حسین کُرد شبستری در مؤخّرهٔ روایت واقع شده، امّا راوی برخلاف سه پارهٔ پیشین، تمرکز زیادی بر حسین کُرد داشته و بنا به دلایل نامعلوم و غیر معمولی که احتمالاً معطوف به تعلّق خاطر و اطّلاع بیشتر از زندگانی این پهلوان است، بیشترین حجم روایت را به توصیف کارنامهٔ حسین کُرد اختصاص داده که هنوز هم در دست‌نویس‌ها به فرجام کاملاً مشخّصی نرسیده و احتمال وجود بخش‌های الحاقی ناشناختهٔ دیگری نیز در آن هست.

شگفت‌تر آن‌که مخاطبان هم از سدهٔ یازدهم هـ، باز بنا به دلیل نامشخّصی، علاقهٔ وافری از خود نسبت به داستان حسین کُرد شبستری نشان داده‌اند، گویی نسل‌های سَلَف نزدیک یا معاصر به عهد صفوی، شناخت جزئی‌تری از هویّت حسین کُرد داشتند و بر اساس همان شناخت، بیشتر مشتاق خوانش یتیم‌نامه بودند و پیرو همین رویکرد، مجالس موسوم «یتیم‌خوانی» هم ترتیب می‌دادند: «این هم یک جلدی از **یتیم‌خوانی** بود که به خدمت خوانندهٔ کتاب انشاء نمودیم» [م ۱ / گ ۲۲۲ آ]. هر چه هست، مخاطبان امروزی یتیم‌نامه، بی‌بهره از آن پیش‌زمینهٔ ذهنی و تاریخی هستند. باری، پارهٔ مذکور به‌قدری گرمی بازار پیدا کرد که دست‌نویس‌های دیگر بخش‌های یتیم‌نامه، حتّی به چاپ سنگی و سربی نیز نرسیدند. مجموع این تمایز آشکار در حالی روی داده که جز از نظر حجم، هیچ تفاوت محسوسی میان داستان حسین کُرد با داستان میرباقر، مسیح و بهزاد گوباز مشاهده نمی‌شود.

خوشبختانه، به جهت تفصیل مطالب مربوط به بخش واپسین یتیم‌نامه در دست‌نویس‌ها، مخاطب بهتر می‌تواند بر مشخّصات جسمی و رفتاری حسین کُرد احاطه داشته باشد و بر جزئیّات زندگی شخصی، سفرها، رزم‌ابزار ویژه، مَرکب، دوستان و افتخارات او تمرکز کند. برآیند مذکور سبب شد تا پس از شناخت بیشتر حسین کُرد شبستری، مطالعهٔ منابع تاریخی و ادبی ثانوی، داده‌های قابل‌ملاحظه‌تری ارائه دهند که در مجموع، منجر به شناسایی هویّت تاریخی حسین کُرد شبستری شد. امّا پیش از بررسی شواهد به دست‌آمده، لازم دانسته شد تا مروری کلّی بر هویّت حسین کُرد شبستری در قالب یتیم داستانی داشته باشیم، تا بعد، بهتر بتوانیم مستندات نویافته را ارزیابی کرده و مطابقت دهیم.

۳-۱. شخصیّت داستانی

«تبریز و نواحی آن» در منطقهٔ آذربایجان، نخستین موقعیّت داستانی است که راوی چند بار از آن برای پاگشایی حسین کُرد به فضای داستانی، بهره برده است. بدین‌صورت که حسین برای اوّلین بار در نواحی تبریز فقط با مسیح دیدار کرده و از نام، قومیّت، پدر و محلّ سکونتش سخن می‌گوید. در مرتبهٔ دوم، مسیح پس از مشاهدهٔ پهلوانی حسین و ناتوانی خود در بازار تبریز، ابتدا با پرداخت خون‌بهای کشته‌شدگان بازار، رسماً او را نخست به غلامی می‌پذیرد. در سومین موقعیّت، مسیح پس از قبول شکست از بیراس‌خان و خانه‌نشین شدن، با مشاهدهٔ زورمندی حسین که یک‌تنه توانست بیراس‌خان و دیگر ازبکان را از پای درآورد، و نظر به این‌که حسین هنوز آداب یتیمی و تیغ‌زنی را به‌درستی نمی‌داند و می‌تواند با قبول شاگردی وی و در رقابت با میرباقر، جایگاه خود را نزد شاه‌عبّاس بالا ببرد، از روی ناچاری، حسین را به یتیمی قبول می‌کند:

> «مسیح برخاست با آتش ختایی روانهٔ تبریز شدند... بشنو از مسیح دکمه‌بند، کنار چشمه چمن مُغان رسید، از آتش غذا خواست. آتش از سفرهٔ چرمی مرغِ بریان‌کرده با قدری نان درآورد، به مسیح داد. مسیح در بین غذا خوردن چشمش به چوپانی افتاد. صدا زد، آمد، جوانی دید یال از بال در رفته. جویا شد، گفت: چوپانِ کدخدای شبسترم... مسیح گفت: مردم جان‌پوسیده می‌شوند؟ فحش به مسیح داد. مسیح با شش‌پر آمد بزند، دست مسیح را گرفت، فشار داد. مسیح دید مشتش باز می‌شود، گفت: مگر ما را شناختی که التماس می‌کنی؟ گفت: مگر کیستی؟ گفت: مسیحم. چوپان رهایش کرد، تعظیم کرد، گفت که: بد کردم. مسیح پرسید: کیستی؟ گفت: ولی‌حسین پسر قَرَه‌حسن‌خان، جلودار شبستر، ملازم رئیس مسیح. این برّه‌ها را جهت خانهٔ مسیح آوردم. مسیح دید خانه‌زاد خودش می‌باشد. اگر او را بکشد، باعث بدنامی او می‌شود. مسیح فرستاد که: این، آدم من است، خون مقتول‌ها را می‌دهم. حسین را هم جلو انداخت، روانهٔ خانه شد، در سکوی طویله،

منزلش داد» [م ۳: گ ۵۹ آ]. «حسین گفت: من در شبستر دیدنی کرده، باز می‌آیم. مسیح وداع کرد، رفت و حسین روانهٔ شبستر شد. بشنو از حسین، وارد شبستر شد، پدر و مادر و خواهر را دیدن کرد» [م ۳: گ ۶۲ آ].

با وجودی که در روایت «تبریز و آذربایجان» به‌عنوان محلّ پاگشایی حسین کُرد معرّفی شده است و راوی یا احتمالاً کاتب، بارها عبارت‌هایی به ترکی از زبان حسین نقل کرده است، امّا تبار «کُردی» حسین، همواره و مؤکّداً کنار نام او ذکر می‌شود و جز این تکرارهای عامدانه، راوی که گویا دغدغهٔ شخصی اوست، بارها نیز در مواضع مختلف روایت به «کُرد» بودن حسین شبستری و برخی از اُمرای قزلباش تصریح دارد [← دا: گ ۱۲ ب؛ دا: گ ۸ آ؛ دا: گ ۱۰۱ آ؛ ی: گ ۵۰۶ ب؛ ی: گ ۴۷۲ آ].

مطابق متن دست‌نویس‌ها، توصیف نسبت شهری، قومی و شغل پهلوان، احوال خانوادهٔ او و احیاناً منصب رسمی و غیر رسمی پدرش، برای دو یتیم محوری دیگر، یعنی مسیح دکمه‌بند و میرباقر آجرپز نیز مختصر و گذرا ارائه شده، ولی اصلاً به قدر حسین کُرد و خصوصاً نسبت قومی او صراحت ندارد و هر چند مسیح و میرباقر زودتر از حسین کُرد در فضای داستانی حاضر می‌شوند، امّا هر دو خانه‌زاد محسوب شده و نسبت مشخّصی با دربار ندارند. امّا پدر حسین کُرد موسوم به «قَرَه‌حسن»، در داستان به‌عنوان «خان» و «جلودار شبستر» معرّفی شده و صاحب حشم و گلّه است و حسین نیز به‌عنوان گلّه‌دار، زیردست پدر بوده و تدارک آذوقهٔ یتیمان تبریز و حاکم همتای پدرش در آن سامان، یعنی پیربُداق‌خان را بر عهده دارد. شغل چوپانی و موقعیّت جغرافیایی مذکور در داستان، با پیشهٔ اصلی طوایف کُرد ساکن در مناطق کوهستانی غرب ایران و نیز نقش تعیین‌کنندهٔ آنان در به قدرت رساندن صفویّه و تثبیت جایگاه ایشان، ارتباط بدیهی و آشکار دارد (← صفا، ۱۳۷۱: ۱۹/۵-۲۱؛ ۹۲-۹۶). ضمن آن‌که با توجّه به همین قراین، حدس زده می‌شود که حسین کُرد و خاندانش از ایلات در حال کوچ کُرد در نواحی آذربایجان باشند که با زبان ترکی هم آشنایی دارند. باری، حسین کُرد شبستری در آغاز روایت، علی‌رغم خدمات درخشانی که در قبال پیربداق‌خان و مسیح دارد، مورد بی‌مهری پیربداق و سپس مسیح واقع شده و برای کسب نام و اعتبار، خود راهی اصفهان می‌شود.

جز این موارد، در دست‌نویس‌های یتیم‌نامه از برادر (اصلان)، برادرخوانده (احمدبیگ خوئی) و فرزندخوانده / پسر حسین کُرد (شریف شیربچّه) نیز یاد شده، امّا راوی برخلاف دیگر یتیمان و پیوندهای چندبارهٔ ایشان، گویا به سبب تعصّب، جانبداری و خودداری حیا، سخنی از زن رسمی یا گزارش بزم و معاشقهٔ حسین کُرد با او به میان نیاورده است!

هر چند حسین کُرد شبستری پس از سه یتیم دیگر وارد فضای داستانی شده است، امّا عملکردی بسیار درخشان‌تر، توانایی شگفت‌تر، پاک‌باختگی و صفای باطن بیشتری دارد و اغلب یتیمان هم بدین امر، اقرار صریح دارند و او را به‌طور مستقیم یا برخی مثل میرباقر در لفّافه، پهلوان‌تر از خویش حساب می‌کنند. جز حسین کُرد، هیچ یتیمی پروای اعتراض یا پرخاش به شاه‌عبّاس، مسیح یا میرباقر را ندارد و این مشخّصه، از قُرب جایگاه او در دربار مُرشد کامل حکایت دارد و چنان‌که از شواهد متعدّد روایت پیداست، اعتبار حسین کُرد نزد شاه‌عبّاس بیش از دیگر یتیمان است و در اغلب مأموریّت‌های حسّاس، شاه‌عبّاس به درخواست زبانی یا از سر قهر و ناز، حسین کُرد را به انجام مهمّی می‌گمارد [← دا: گ ۷ ب]. در مورد مشابه دیگر، زمانی که شاه‌عبّاس برخلاف امانی که حسین به هرمز قرنی داده، به قتل او فرمان می‌دهد، با ورود ناگهانی جلال یزدی (برادرزن شاه) از هند، حسین کُرد واجب‌القتلی وی را به دلیل خیانت‌هایش گرو می‌کشد و شاه را تهدید به کشتن جلال می‌کند، سرانجام حسین به التماس شاه! و در عوض عفو هرمز، جلال را می‌بخشد [ح: گ ۵۸ ب - ۵۹ آ]. یا در مورد دیگری، حسین صریحاً از یتیمان پیشکسوتی مثل مسیح و میرباقر می‌خواهد که به فرمان او عمل کنند و خود را بر دیگران ترجیح می‌دهد: «حسین در مُغار آمد خداوردی را ندید، احوال پرسید؟ گفتند: رفت به قضای حاجت، دیگر نمی‌دانیم. حسین پریشان شد. آتش دهنهٔ بارگاه، از آمدن خداوردی مطّلع شد، خبر داد. حسین پرخاش کرد به مسیح که: دگر من نباشم، کی علاج حریف می‌کند، چرا چنین می‌کنید؟ مسیح فحش به حسین داد» [مج: گ ۱۰۴ آ].

پس نتیجه می‌گیریم، هر چند در ظاهر میرباقر و مسیح سر یتیمان و پیشکسوت هستند، امّا در واقع، حسین کُرد استقلال عمل و حدود اختیار بسیار بیشتری نسبت به آنان دارد و هویّت و اعتبار همهٔ یتیمان در سایهٔ عملکرد حسین کُرد تعریف می‌شود و اگر حسین از کسی حمایت کند، دیگران جرأت مخالفت با او را ندارند.

جز حمایت برجستهٔ شاه‌عبّاس، حسین کُرد به قرینهٔ شواهد متنی فراوان و با به دوش کشیدن برنام «غازی اسلام»، از تأییدات و امدادهای الهی نیز بهره‌مند است و بارها زمانی که در مهالک افتاده و در شُرُف مرگ قرار دارد، به‌گونه‌ای ناباورانه و به دنبال ملاقات با ائمّهٔ تشیّع در عالم خواب، نجات می‌یابد. گاه حسین کُرد، به‌عنوان پهلوان محوری، در مواجهه با طلسم‌ها و پهلوانان، موقعیّت ناگوار عجز را هم تجربه می‌کند که با زورمندی بسیار، قادر به غلبه بر آن نیست و زمینهٔ برون‌رفت از این شرایط، معمولاً به پس از نقل گزاره‌های قالبی توسّل و توکّل، مثل: «رو به دریای نجف / أرض مشهد کرد» یا «نعرهٔ یا علی، ولی اللّه» موکول می‌شود. هر چند توصیف اخیر برای معدود یتیمان برجستهٔ دیگری نیز طرح شده، امّا در ارتباط با حسین، وجه محسوس‌تر و چشمگیری دارد [مج: گ ۱۰۶ ب - ۱۰۷ آ؛ مج: گ ۱۴۸ آ].

امّا کارنامهٔ دلاوری‌های حسین کُرد در هند، حجم قابل توجّهی از گزارش بخش سوم یتیم‌نامه را به خود اختصاص داده است. سفر حسین کُرد از حیدرآباد به شاه‌جهان‌آباد، در جهت حمایت از عبدالله قطب‌شاه و دفع تسلّط اکبرشاه از سر او، عاملی تعیین‌کننده در برقراری پیوند میان دو پایگاه تشیّع، ایران و حیدرآباد، محسوب می‌شود و اعتبار متمایزکننده‌ای برای حسین کُرد به دنبال دارد، به‌گونه‌ای که حسین با وجودی که دیگر یتیمان نیز در هند به او کمک می‌کنند، پس از بازگشت از این سفر چندساله و پیشکش غنایم بسیار به شاه‌عبّاس، در میان اقرانش، یگانه شده و شاه‌عبّاس به شکرانهٔ کسب چنین اعتباری در هند «مالیات سه سال کلّ ایران را بخشید، بندیان را آزاد کرد» و دستور داد که در جوار کاخش، خانه‌ای از برای حسین کُرد بر پا کنند [⟵ مج: گ ۱۲۳ آ].

به‌طور کلّی، در میان متون حماسی، حسین کُرد پس از رُستم و ابومسلم، سومین پهلوان مردمی و محبوب ایرانی محسوب می‌شود که صرف نظر از تهم و توانایی و رسم‌های پهلوانی برجسته و یا جدال گسترده با دشمنان ملّی و مذهبی، پیوسته نمایانگر فضایل اخلاقی و رفتار جوانمردانه، البتّه در سطحی نازل‌تر از اقران سَلَف خود است، ولی همچون دو پهلوان مذکور دیگر، متّصف به رزم‌ابزاری ویژه (شمشیر عبداللّه‌قطب‌شاه)، مرکبی یگانه (قَرَه‌قیطاس) و دارویی درمان‌گر (روغن زهرکش) است، درحالی‌که دیگر یتیمان یکسره بی‌بهره از این اوصاف‌اند و به نظر می‌رسد که داستان‌پرداز بر پایهٔ میل شخصی و پسند خویش حسین کُرد را منطبق با رستم یا ابومسلم توصیف کرده است.

در آغاز کار، مسیح دکمه‌بند تبریزی قصد ندارد پهلوانی حسین را که مایهٔ بی‌اعتباری اوست، نزد حریفش، پیربُداق تبریزی که دل خوشی هم از مسیح ندارد، آشکار کند و حتّی ناچار می‌شود برای ممانعت از ورود حسین به اصفهان و اطّلاع شاه‌عبّاس از توانایی او، حسین کُرد را تعلیم‌ناداده، در تبریز پنهان کرده و به نوچگی و خانه‌زادی خود بپذیرد، امّا حسین پس از بی‌مهری پیربداق‌خان تبریزی در غیاب مسیح، با تلنگر ختایی‌خانم از نیّت مسیح آگاه شده و پنهانی به اصفهان می‌رود. از این پس، استعداد بالقوّهٔ حسین کُرد تحت آموزش‌های نظامی و اخلاقی باباحسن بیدآبادی در اصفهان پرورش یافته و به ثمر می‌رسد [⟵ مج: گ ۷ ب]، و اگر مجموع رفتارهای یتیمان را در قبال حسین، به‌طور مثل در حسادت بی‌پایان جلال یزدی در نظر بگیریم، گویی نوعی رقابت مخفی یا جنگ سرد میان حسین کُرد و یتیمان برقرار است و حسین کُرد این مسأله را به خوبی در نظر دارد و در عین رفتار متواضعانه نسبت به یتیمان و مراعات حال ایشان، از حق‌گزاری غافل نشده و خود را شاگرد باباحسن بیدآبادی معرّفی می‌کند [⟵ ی: گ ۴۶۰ ب؛ ح: گ ۶۸ ب، ح: گ ۸۲ ب، دا: گ ۲۵ ب].

حسین کُرد شراب نمی‌نوشد. بسیار بخشنده و اهل کرم است. در صورت پشیمانی یاران و دشمنان، حتی

به‌صورت چندباره، از خطای آنان چشم‌پوشی می‌کند (مثل: جلال یزدی). در نبردهای شبانه یا تن‌به‌تن، هیچ‌گاه به فریب و نیرنگ متوسّل نمی‌شود. در موارد متعدّدی، با وساطت و پایمردی نزد شاه‌عبّاس سعی می‌کند، پهلوانان خطاکار را از مرگ یا مجازات برهاند. اهل خوش‌باشی است، امّا حدود را نگاه داشته و تن به حرام نمی‌دهد. در هر تنگنایی، برای گشایش و رهایش دیگر یتیمان می‌کوشد.

حال باید دید که منابع تاریخی تا چه اندازه با هویّت داستانی حسین کُرد منطبق بوده و روشنگر هویّت تاریخی وی هستند و آیا قراین و شواهد متعدّدی که از منابع تاریخی و ادبی ثانوی به دست آمده، می‌تواند نقاب یتیمی را از چهرهٔ این قورچی تاریخی پرآوازهٔ شاه‌عبّاس بردارند، یا خیر؟

۳-۲. شخصیّت تاریخی

نظر به مشخّصات همسان یتیمان داستانی صفوی با قورچیان تاریخی صفویّه و فرضیّهٔ جایگزنی گروه یتیمان به جای قورچیان در یتیم‌نامه، پس از مطالعهٔ منابع تاریخی دورهٔ صفویّه، قراین مرتبط با شخصیّت برجسته و محوری حسین کُرد شبستری جمع‌آوری و در چهار بخش: حسین‌بیگ یوزباشی استاجلو (م ۹۸۵ق) (در این‌باره ← افشوته‌ای نظنزی، ۱۳۷۵: ۶۱؛ نیز همو: ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۸-۳۹، ۴۰)، حسین‌بیگ پسر شاهوردی خلیفهٔ شاملو (م ۹۸۸ق) (در این‌باره ← افشوته‌ای نظنزی، ۱۳۷۵: ۱۲۹؛ اسکندربیگ، ۱۳۸۹: ۴۳۸/۱-۴۳۹؛ نیز ← منشی قمی، ۹۰۶/۲-۹۰۴؛ افشوته‌ای نظنزی، ۱۳۷۵: ۳۳۲-۳۳۵)، حسین‌بیگ ولد سوندوک‌بیگ افشار قورچی‌باشی (م ۹۹۳ق) (در این‌باره ← افشوته‌ای نطنزی، ۱۳۷۵: ۵۴، ۱۳۶-۱۳۸، ۱۵۰-۱۵۲؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۷۲۳/۲، ۷۳۲، ۷۵۲)، حسین‌بیگ تبریزی قورچی شمشیر، قابل ارزیابی است. از میان گزینه‌های احتمالی معرّفی‌شده، سه مورد اوّل از طوایف تُرک بوده و به دلیل تاریخی، یا اصلاً دورهٔ شاه‌عبّاس را درک نکرده‌اند، یا به دلیل سرکشی و نافرمانی، به فرمان شاه صفوی کشته شده و اصلاً اعتباری در دستگاه مُرشد کامل ندارند و مطلقاً سفر برجسته و دوران‌سازی هم به هند نداشته‌اند.

امّا با توجّه به مُستندات متعدّد و قابل ملاحظه‌ای، حسین‌بیگ تبریزی با قُرب منزلت بی‌سابقه و اعتبار و عملکرد درخشان، تنها شخصیّتی است که مطابقت تمامی با حسین کُرد شبستری دارد. حسین‌بیگ تبریزی از طایفهٔ کُردهای رَشوَند (احتمالاً زیرمجموعهٔ طایفهٔ افشار) بوده که در نواحی الموت غربی تا مراغه و کردستان سکونت داشته‌اند و از این میان، حسین‌بیگ تبریزی از طایفهٔ رشوند به خدمت پیربداق‌خان تبریزی (م ۱۰۲۵ق) درآمده، امّا مدّتی بعد به دلیل رشادت‌های برجسته به دربار شاه‌عبّاس راه می‌یابد. حسین‌بیگ تبریزی برادری به نام تقی‌سلطان، مقایسه شود با

اصلان، یعنی شیر، که در یتیم‌نامه برای یاری حسین به هند آمده و کشته می‌شود [⟵ مج: گ ۲۷ آ]، و دو پسر یا نواده‌ای به نام محمّدشریف‌خان، مقایسه شود با شریف‌شیربچّه پسر حسین کُرد در یتیم‌نامه [⟵ دا: گ ۳۷ ب]، و حسین‌قلی بیگ دارد. تقی‌سلطان، برادر حسین‌بیگ تبریزی، به واسطهٔ دلاوری و شجاعت‌های بسیار، حاکم ناحیه‌ای در آذربایجان شده، امّا محمّدشریف از سر جوانی و به دلیل همراهی با جمعی یاغی و جدا شدن از لشکر شاه‌عبّاس، نافرمانی غیر مستقیم داشته و کشته می‌شود و به همین واسطه، حسین‌بیگ هم که بی‌تقصیر بوده، برای مدّتی کمتر از یک سال به حبس افتاده، ولی شاه‌عبّاس به دلیل ارادت بسیار بدو، دوباره حسین‌بیگ را آزاد کرده و این‌بار حکومت کوه‌گیلویه را به وی می‌سپارد. حسین‌بیگ جز این، نبرد در نواحی مرزی هرات با ازبکان را نیز در کارنامه دارد و فرزند دیگرش، حسین‌قلی‌بیگ نیز برای مدّتی عهده‌دار منصب داروغگی قُم بوده است (⟵ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۱؛ قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۱۸۲/۱).

مهم‌ترین قرینهٔ برجستهٔ حسین‌بیگ تبریزی که دیگر هیچ‌گونه تردیدی در مطابقتش با حسین کُرد شبستری باقی نمی‌گذارد، نبرد او در نواحی سند و مأموریّت سه‌سالهٔ او به‌عنوان سردار پیروز این نبردها، با هشتاد نفر از همراهان قورچی، به دربار قطب‌شاهیان گُلْکُنْدَهٔ هند بوده که بنابر درخواست آنان و برای دفع زحمت اکبر و جهانگیر گورکانی صورت پذیرفته است؛ هم‌چنان‌که جمیع یتیمان شاه‌عبّاس نیز پس از ورود حسین کُرد به هند برای کمک، به او ملحق می‌شوند. سفر حسین‌بیگ تبریزی درست به مانند سفر حسین کُرد در یتیم‌نامه از راه بندر هرمز و به‌صورت دریایی و با کشتی صورت گرفته و حضور او در هند به مدّت یک سال و چهار ماه طول می‌کشد و حسین‌بیگ به هنگام بازگشت از آن سامان و به رسم تحفه، از دربار قطب‌شاهی دکن چندین رأس اسب ممتاز (مقایسه شود با تحفه دادن عبداللّه قطب‌شاه قَرَه‌قیطاس را به حسین کُرد) و خنجر و شمشیر یگانه‌ای (مقایسه شود با شمشیر عبداللّه قطب‌شاه در یتیم‌نامه که به حسین کُرد اعطا می‌شود) پیشکش شاه‌عبّاس می‌کند (مقایسه شود با هفت وصله‌ای که عبداللّه قطب‌شاه به حسین کُرد تحفه می‌دهد) [⟵ مج: گ ۱۴ ب]. نکتهٔ درخور توجّهی که باید بیشتر بدان نظر داشت، آن است که در یتیم‌نامه، عبداللّه قطب‌شاه غلامی هندو به نام «هیار» را به‌عنوان عیار و راه‌بلد با حسین همراه می‌کند تا در شاه‌جهان‌آباد گِرِه از کار حسین بگشاید و هیار هم پس از پایان حضور حسین در هند، خود و سپس پسرش، مباجی، همراه حسین به ایران می‌آیند. وضعیّت مذکور دقیقاً برای حسین‌بیگ تبریزی نیز اتّفاق افتاده و شاه گُلْکُنْدَه نیز یکی از معتبران درگاه خود را به نام «شیخ محمّد بن خاتون» با حسین‌بیگ همراه می‌کند تا او را به ایران رسانده و دوستی و پیوند میان شاه‌عبّاس و سلطان قطب‌شاهی را مؤکّد کند.

موضوع اصلی این پژوهش، طرح فرضیّهٔ همسانی حسین کُرد شبستری در روایت یتیم‌نامه با حسین‌بیگ تبریزی در تاریخ صفویان است و در پی، سعی شده تا اثبات این مسأله با تکیه بر منابع تاریخی و ادبی و ارائهٔ قراین متعدّد نویافته‌ای محقّق شود که تا کنون هیچ گونه توجّهی بدان‌ها نشده است.

۳-۲-۱. منابع تاریخی

طبق قدیمی‌ترین سند نویافتهٔ خرید و فروش زمین که در سال (۱۰۵۹ق) و در دورهٔ شاه‌عبّاس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) تحریر شده، در ظَهر آن به نسبت قومی حسین‌بیگ قورچی و دیگر هم‌قومان او اشاره شده که وی از طایفهٔ کُردهای رَشوَند است. طایفهٔ رَشوَند، از نظر قومی، کُرد اصیل بوده و حدود نواحی خاستگاه این طایفه کُرد از کردستان ایران تا سلیمانیّهٔ عراق را در بر می‌گیرد. این طایفه از دورهٔ صفویّه گاهی به‌صورت مدافع، گاه به‌صورت مهاجم و گاهی هم به‌صورت حاکم در تاریخ ایران نقش‌آفرینی کرده است (← بخشی، ۱۳۹۹: ۱۵۹، ۱۶۰-۱۶۱).

> «رَشوَند، رَشمَه‌وند، رَشه‌بند و ریشوند، صورت‌های مختلفی از یک واژه است که در مناطق کُردنشین، «رَشه‌وند» تلفّظ می‌شود. رَشوَندها، کُرد هستند و شاخه‌ای از ایل بزرگ کُرد بَبهٔ سلیمانیّه به شمار می‌آیند. در میان کُردها، قبیلهٔ رَشوَند مختلط هستند و علاوه بر زبان مادری کُردی به تُرکی نیز تسلّط دارند» (رشوند، ۱۳۷۶: شانزده - نوزده).

«ایل رَشوَند به‌عنوان یکی از پنج تیرهٔ طایفهٔ احمدوند (هه‌مه‌وند = نسل دوّم ایل بَبهٔ سلیمانیّه)، یکی از طوایف مستقلّ و پرجمعیّت کُرد محسوب می‌شود که ابتدا در کُردستان و نواحی مرزی غرب ایران سُکنی داشتند که این مناطق پس از نبردهای شاه‌اسماعیل و شاه‌عبّاس با عثمانی‌ها، جزو متصرّفات ایران درآمد» (همان: بیست، بیست‌ودو)، امّا در دورهٔ پادشاهی شاه‌عبّاس اوّل و در راستای سیاست‌های نظامی و امنیتی عصر صفوی و به‌منظور جلوگیری از شورش کُردها در غرب ایران و هم‌چنین استفاده از قدرت این طایفه در مقابله با ازبکان (← همان: بیست‌وپنج)، رشوندها ابتدا همراه با سایر طوایف کُرد به خراسان مهاجرت کردند و سپس برای کمک به تشکیلات نظامی صفویّه و دست‌یابی به موقعیّت سیاسی به قزوین بازگشتند و از قزوین و کرج تا زنجان، آذربایجان، شیروان، مغان، مراغه و اردبیل پراکنده شده و سُکنی گزیدند. ایل رَشوَند به جهت تاریخی، از زمان شاه‌عبّاس اوّل (۹۹۶-۱۰۳۸ق) مطرح شدند و نقش برجسته‌ای پیدا کردند و دو منصب مهمّ قورچی‌گری و یوزباشی را برای مدّت‌ها از آن خود کردند (← بخشی، ۱۳۹۹: ۱۶۱-۱۶۰؛ رشوند، ۱۳۷۶: بیست‌وپنج، سی).

سند دیگری که گزارش فوق را تأیید می‌کند، اشارهٔ صاحب تاریخ کاشان است که حسین کُرد شبستری مشهور را

از اتباع پیربداق‌خان تبریزی در دوران سلطنت شاه‌عبّاس اوّل می‌داند. امّا از آن جایی که اصلاً شخصیّتی با نام حسین کُرد شبستری در تاریخ صفویان وجود رسمی و دیوانی ندارد، تنها گزینه‌ای که بر اساس سند مذکور و نیز قراین تاریخی متعدّد پسین بر هویّت تاریخی حسین کُرد شبستری مورد نظر ضرّابی دلالت دارد، کسی نیست جز، حسین‌بیگ تبریزی که در آغاز با هویّت چوپانی از طایفهٔ کُردهای رشوند به خدمت پیربداق‌خان تبریزی درآمده، مقایسه شود با ابتدای کار حسین کُرد در تبریز با مسیح و پیربُداق‌خان و کشتن ازبکان [← مج: گ ۱ ب - ۴ آ]، و بعدها به دلیل خدمات شایسته، دلاوری کم‌نظیر، و نیز راست‌کرداری و صفای باطن، تحت منصب قورچی خاصّهٔ شمشیر یا تیروکمان، به لقبی «بیگ» مفتخر شده و به دربار شاه‌عبّاس راه پیدا کرده و ملازم وی می‌شود و از طرفی، چون در تبریز نشو و نما و فرصت ظهور یافته، نسبت شهری تبریزی هم در نام او مشتهر می‌شود (← ضرّابی، ۱۳۷۸: ۳۵۳-۳۵۴؛ رحیم‌لو، ۱۳۹۳: ۱۱/۳۰۵-۳۰۶)

حسین‌بیگ قورچی ازآنجایی‌که کُرد بوده و نزد شاه‌عبّاس از اعتبار و جایگاه ممتازی برخوردار است، پس از درخواست یکی از قورچی‌های کُرد شورشی، به نام دولتیارخان کُرد زنگنه در سال (۹۹۹ق)، میانجی شده و از شاه عفو وی را درخواست می‌کند و شاه‌عبّاس نیز به شرط اطاعت دوبارهٔ دولتیارخان، بدین امر رضا می‌دهد. آیا از میان همهٔ قورچیان و دیگر درباریان، التجای یک شورشی کُرد به حسین‌بیگ تبریزی، دلیل دیگری بر کُرد بودن حسین‌بیگ نیست؟ (← اسکندربیگ، ۱۳۸۹: ۴۳۸/۱؛ افشوته‌ای نطنزی، ۱۳۷۵: ۳۳۲).

امّا بر اثر تحریک برخی تنگ‌نظران و درباریان رقیب، محمّدشریف‌خان، فرزند یا نوادهٔ حسین‌بیگ تبریزی که شاه‌عبّاس پیش‌تر «تربیت فرموده، به رتبهٔ ایالت و خانی رسیده، حکومت قزوین و حراست پایتخت همایون به او رجوع شده» بود (← اسکندربیگ، ۱۳۸۹: ۳۹۹/۲)، در سال (۹۹۹ق) با برخی متمرّدین همراه شده و از لشکر شاه‌عبّاس جدا می‌شود، امّا حاکم گیلان به دلیل ترس از بازخواست شاه‌عبّاس، ایشان را به گماشتگان شاه در می‌سپارد (افشوته‌ای نطنزی، ۱۳۷۵: ۳۹۳-۳۹۵؛ ← اسکندربیگ، ۱۳۸۹: ۴۳۹/۲-۴۴۰؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۴۹؛ الحسینی المدنی، ۱۳۷۸: ۳۶۷/۲).

پس از سال (۱۰۰۱ق)، شاه‌عبّاس به کوه‌کیلویه رفته و حسین‌بیگ تبریزی را که سال گذشته، احتمالاً به سبب سرکشی فرزند یا نواده‌اش محمّدشریف‌خان برای مدّتی کمتر از یک سال به حبس انداخته بود، عفو کرده و امارت کوه‌کیلویه را به وی باز می‌گذارد (← افشوته‌ای نطنزی، ۱۳۷۵: ۴۵۱، ۴۵۸).

در سال (۱۰۱۵ق)، حاکم فراه و هرات، لشکری به عزم تصرّف قندهار ترتیب داده و متوجّه آن صوب می‌شوند و

قزلباشان نیز به دلیل کمی لشکر، جنگ قلعه پیش می‌گیرند و به جانب شاه‌عبّاس خبر می‌فرستند. شاه‌عبّاس حسین‌بیگ تبریزی را به مقابله و دفع مهاجمان گسل می‌دارد و حسین‌بیگ نیز پس از پیروزی در لاهور به خدمت پادشاه هند جهانگیر می‌رسد (← جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۵۰-۵۱).

ناحیهٔ کیج مکران از توابع سند محسوب می‌شود که در (۱۰۰۳ق) به تصرّف مغولان گورکانی درآمده بود. در (۱۰۱۸ق) اندکی پس از مرگ اکبرشاه، شاه‌عبّاس اوّل سردارانش را احتمالاً با همراهی قورچی خاصّه‌اش، حسین‌بیگ تبریزی برای فتح این ناحیه رهبری کرد. رؤسای محلّی پس از قدرت‌نمایی صفویان تسلیم گردیدند. ناحیه‌ای که به دست رعایای صفوی افتاد، شامل بندر گوادر نیز بود. قابل ذکر است که شاه‌عبّاس اوّل اندکی پس از این پیروزی، حسین‌بیگ قیچاچی را به‌عنوان سفیر با نامه‌ای به گُلْکُنْدَه (که در سال ۱۰۲۳ق بدان‌جا وارد شد) پیش محمّد قطب‌شاه جهت گزارش فتح کیج مکران و اعلام این‌که این امر موجب سهولت تردّد سُفرا بین ایران گُلْکُنْدَه است، فرستاد (← ریاض الإسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۶-۲۶۷).

> «وقایع متنوّعه که در این سال به وقوع پیوست، فرستادن ایلچیان است به جانب هند و دکن. چون سلاطین عظام دکن از قدیم‌الأیّام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت‌نشان دارند،... محمّدقلی قطب‌شاه (۹۸۸-۱۰۲۰ق)، والی گُلْکُنْدَه و ملک‌عنبر سپهدار سلسلهٔ نظام‌شاهیه هر یک ایلچیان سخندان با تحف اخلاص و تحف و هدایا و بیلاکات لایقه به درگاه جهان‌پناه فرستاده، از تعدّی لشکر جغتای که حسب‌الفرمان فرمانروای هندوستان متعرّض مملکت ایشان می‌شده‌اند، استغاثه نموده بودند. چون میانهٔ حضرات پادشاهانه دودمان قدس‌نشان صفویّه و سلسلهٔ علیه تیموری همواره طریقهٔ محبّت و وداد و شیوهٔ مودّت و اتّحاد مرعی و مسلوک بوده... نخست نامهٔ محبّت‌طراز به آن حضرت قلمی فرموده، سفارش سلاطین دکن فرمودند و آن حضرت رضاجوی خاطر أشرف گشته، ترک مخاصمت ایشان نمود. بنابر آن در این سال، حضرت أعلی حسین‌بیگ قیچاچی تبریزی را به رسالت محمّد قطب‌شاه (۱۰۲۰-۱۰۳۵ق) و درویش‌بیگ مرعشی را به ایلچیگری نظام‌شاه و ملک‌عنبرشاه قلی‌بیگ ازبک را به سفارت عادل‌شاه تعیین فرموده» (اسکندربیگ، ۱۳۸۹: ۸۶۶/۲؛ ← وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۳۷؛ صاعدی شیرازی، ۱۹۶۱: ۸۱؛ خان‌زمان‌خان، ۱۳۷۷: ۴-۳۳؛ فلسفی، ۱۳۶۴: ۱۴۲۲/۳).
>
> «در یازدهم سنهٔ (۱۰۲۶ق)، حسین‌بیگ تبریزی که دارای ایران او را نزد حاکم گُلْکُنْدَه به طریق رسالت فرستاده بود، چون به واسطهٔ نزاع فرنگیان با قزلباشان راه هرمز مسدود بود، با ایلچی حاکم گُلْکُنْدَه ملازمت نمودند و دو رأس اسپ و چند تقوز پارچهٔ دکن و گجرات پیشکش او گشت» (← جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۲۱۲؛ ریاض الإسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۰؛ نیز اسکندربیگ، ۱۳۸۹: ۴۹۱/۲).

در سال (۱۰۲۲ق) که مصادف با سفر حسین‌بیگ تبریزی به هند و دکن است، کابلی‌بیگم نوادهٔ ظهیرالدّین بابُر که پیش از این در عقد شاهرخ‌میرزا نوادهٔ شاه‌سلیمان از نسل امیر تیمور بود، پس از فوت شاهرخ‌میرزای مذکور در هند، به عقد و سلطان‌علی‌میرزای شاه‌عبّاس درآمده و به ایران آمده است، آیا حسین‌بیگ تبریزی حین انجام مأموریت خود در هند، در برقراری این وصلت نقشی داشته است؟

> «سنه أثنی و عشرین و الف هـ ... دیگری از سوانح آن‌که در این سال، میانهٔ عفّت‌قباب، کابلی‌بیگ، صبیّهٔ محمّدحکیم میرزا بن محمّد همایون پادشاه بن ظهرالدّین محمّد بابُر و شاهزادهٔ عالی‌تبار سلطان‌علی‌میرزای مکحول ولد شاه جنّت‌مکان فردوس‌آشیان عقد مناکحه و ازدواج انعقاد یافت» (اسکندربیگ، ۱۳۸۹: ۸۶۷/۲).

چراکه در یتیم‌نامه، نیز حسین کُرد شبستری در مأموریّتی به همان نواحی، کابل‌قزی نامی را در خرابات توبه داده است، امّا از سرنوشت وی در روایت اطّلاعی به دست نیامد:

> «در جلد کتاب دیگر، مذکور می‌شود که حسین کُرد رفت به کابل کافرقزی را گرفت، آن کافرقزی نبود، آن کابل‌قزی بود که حسین کُرد رفت، گرفت و این کافرقزی، بزرگ است و آن کابل‌قزی، کوچک است که حسین کُرد او را توبه داد. خلاصهٔ کلام، کابل‌قزی و کافرقزی دو تا بودند، کابل‌قزی را حسین کُرد توبه داد و کافرقزی را مسیح، این طور می‌باشد».

در تاریخ سلطان محمّد قطب‌شاه، گزارش نسبتاً مفصّل و جزئی‌تری از سفر حسین‌بیگ قیچاچی‌باشی از راه بندر هرمز و سفر دریایی او همراه هشتاد نفر دیگر از دوستان نبردهٔ قورچی همراهش ارائه شده که برای مدّتی حدود دو سال با نهایت احترام و تشریفات خاصّ در گُلْکُنْدَه سکونت داشته و سپس، همراه فرستادهٔ سلطان قطب‌شاهی و با پیشکش‌هایی در خراج، از راه برهان‌پور به ایران باز می‌گردند (تاریخ سلطان محمّد قطب‌شاه، ۲۰۱۵: ۳۶۱-۳۶۴).

۳-۲-۲. منابع ادبی

صرف نظر از کارنامهٔ احوال حسین‌بیگ تبریزی در منابع تاریخی که یکسره منحصر به مناصب و خدمات او در دربار صفوی بوده و فشرده‌ای از آن ارائه شده است، تذکره‌های ادبی هم جزئیّات بیشتر و نسبتاً دقیق‌تری از وی به دست داده‌اند که علاوه بر مطابقت کامل با داده‌های تاریخی، به خوش‌قریحگی و طبع‌آزمایی حسین‌بیگ تبریزی در شعر با تخلّص «خروشی» و ملازمت طولانی او در اصفهان نزد شاه‌عبّاس نیز دلالت دارند:

> «حسین‌بیگ، متخلّص به خروشی، شاعر ایرانی سدهٔ یازدهم هـ، وی و برادرش تقی‌سلطان در خدمت شاه‌عبّاس یکم صفوی به سر می‌بردند و در دستگاه او مقام و منصب داشتند. برادرش

تقی‌سلطان، همان محمّد تقی‌بیگ تبریزی است که به نوشتهٔ اسکندربیگ ترکمان، مین‌باشی تفنگ‌داران آذربایجان در زمان شاه‌عبّاس بود. حسین‌بیگ صاحب مقام و منصب قیچاجی‌باشی بود، و به واسطهٔ راستی و درستی نزد شاه‌عبّاس قُرب تمام داشت. شاه‌عبّاس وی را در سال بیست‌وهفتم پادشاهی خود (۱۰۲۲ق) به سفارت گُلْکُنْدَه در دکن (جنوب هند) به پرسش تعزیهٔ مرحوم محمّدقلی قطب‌شاه (که در ۱۰۲۰ق درگذشت) و تهنیت جلوس سلطان محمّد، برادرزاده و داماد او که بعد از فوت عمّ بر سریر دولت قطب‌شاهی تمکّن یافته بود، فرستاد» (برزگر کشتلی، ۱۳۸۰: ۱۰۶۲؛ ← دهخدا، ۱۳۷۷: ۹۷۴۰/۷؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۲۹۲/۹؛ همو، ۱۳۷۳: ۲۳۷/۳؛ لکهنوی، ۱۳۵۵: ۲۲۱؛ خیّام‌پور، ۱۳۶۸: ۳۰۷/۱؛ ایمان، ۱۳۸۶: ۲۵۹؛ نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱/ ۱۰۵-۱۰۴؛ گلچین‌معانی، ۱۳۶۹: ۳۷۱/۱-۳۷۲؛ دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۳۶-۳۳۷). اوحدی بلیانی گوید: «وی را در عراق و به ملازمت آن شهریار بسیار دیده‌ام» (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۱۳۶۴-۱۳۶۵/۲).

چون در برخی منابع تاریخی و ادبی، حسین‌بیگ تبریزی جز از عنوان حسین‌خان و قورچی شمشیر خاصّه، با لقب «قیچاج‌باشی / قیچاچ‌باشی» هم یاد شده، لازم است توضیحی در مورد این عنوان ارائه شود. هر چند که چرایی اتّصاف این لقب به حسین‌بیگ دقیقاً مشخّص نیست، چون وی قورچی شمشیر خاصّه بوده، امّا چون همین لقب تاریخی بعدها توسّط راوی در متن روایت یتیم‌نامه به «قُچّاق» در معنای «پهلوان و دلاور زورمند» مبدّل شده و حسین بارها خود را به‌عنوان خاک قدم قُچّاقان ایران معرّفی کرده است [← ح: گ ۶۸ ب، ح: گ ۸۰ آ، ح: گ ۸۲ ب، ح: گ ۸۲ ب، ی: گ ۴۶۰ ب، ی: گ ۵۰۶ ب، مج: گ ۲۱۷ ب، مج: گ ۱۹۸ ب]، و از طرفی، قورچیان شاه‌عبّاس در منابع تاریخی و نیز یتیمان صفوی در یتیم‌نامه، به مانند عیاران، پَری موسوم به ابلق بر کلاه دارند که کثرت و تعداد پرها حکایت از مرتبه و جایگاه ایشان داشته و حتّی یک بخش از داستان حسین کُرد مربوط به رقابت وی با دیگر یتیمان بر سر ابلق یتیمی است، تشریح آن شاهد دیگری در تأیید ادّعای مطابقت حسین‌بیگ تبریزی با حسین کُرد شبستری می‌تواند بود.

«املای اصطلاح قیچاجی غیر معمول و ناصحیح به نظر می‌رسد، زیراکه لغت مربوط به ابزار بریدن قماش و منسوجات در ترکی «قیچی» است. دو قیچاجی‌خانه در دستگاه بیوتات موجود بود: اوّلی که قیچاجی‌خانهٔ خاصّه نام دارد، به تهیّهٔ ملبوس شاه و اهل حرم و خلعت‌های گران‌بهای اُمرا که تن‌پوش شاه بود و بعد به اُمرا داده می‌شد و دومی، قیچاجی‌خانهٔ اُمرایی بود که خلعت‌های کم‌بهاتری تهیّه می‌کرد و سه گونه محصول داشت که عبارت بود از: بالاپوش، قبا، تاج و نیم‌تاج. انواع مختلف سرپوش‌ها یا کلاه‌های زمان صفوی، یا شاید همان تاجی است که بر سر مهمان‌دار بوده و قسمت

فوقانی آن پُر است از پَر کُلنگ. این کلاه وقف دوازده امام شده است که در مواقع رسمی، قزلباش‌ها و خوانین بر سر می‌گذاشتند و مأموران رسمی غیر ترکمان حق بر سر گذاشتن آن را نداشتند. پر کلنگ گویا امتیاز بیشتری را می‌رساند. اساس و پایهٔ به کار رفتن این پَر به زمان مغول مربوط می‌شود که شاهزادگان کلاه‌هایی مزیّن به پر بر سر می‌گذاشتند و نجبا پرهای بلندی در پشت کلاه (اطاقه / اتاغه) نصب می‌کردند. در زمان مغول پر جغد بر کلاه، علامت تشخیص «بازداران شاهی» بود» (مینورسکی، ۱۳۳۴: ۱۲۶-۱۲۷).

۴. نتیجه‌گیری

داستان‌پرداز یتیم‌نامه مفهوم «عیاری» را اساساً ذیل عنوان «یتیم» معرّفی کرده است، اما چون بیشتر قهرمانان محوری، نمایانگر رسم‌های پهلوانی و وظایفی هستند که قورچیان صفوی در تاریخ رسمی بر عهده دارند، لذا از آداب عیاری و زیرکی و کاردانی عیاران چندان بهره‌ای نبرده‌اند و درست به همین خاطر است که پیوسته یتیمان محوری روایت مثل: حسین کرد، میرباقر، مسیح و خرّم چینی را پیادگان عیاری نظیر: هیار، مباجی، حسین پاچه‌باریک، فرخ، آتش و بُداغ همراهی می‌کنند و بیشتر همین گروه زیردست و پیادهٔ یتیمان هستند که شگردهای عیاری را در سطحی نازل‌تر انجام می‌دهند. حسین کُرد شبستری بنابر داده‌های داستانی دست‌نویس‌های ناشناخته و مطابق با شواهد تاریخی و ادبی، در واقع پهلوانی کُردنژاد به نام حسین‌بیگ، از طایفهٔ رشوند ساکن در نواحی تبریز بوده است که ابتدا با همان نام حسین کُرد شبستری به خدمت پیربداق‌خان تبریزی درآمده و بعدها به‌واسطهٔ شجاعت‌ها، خدمات شایسته و راست‌کرداری به لقب «بیگ» مفتخر شده و با نسبت شهری «تبریزی» در منصب قورچی خاصّه به دربار شاه‌عبّاس راه پیدا کرده و از نزدیکان و افراد مورد اعتماد مُرشد کامل محسوب می‌شده و برادرش، تقی‌سلطان نیز به جهت دلاوری بسیار، به حکومت یکی از نواحی آذربایجان گماشته می‌شود. حسین‌بیگ تبریزی پس از حضور در دربار شاه‌عبّاس، از جانب مُرشد کامل و همراه با هشتاد تن از دیگر قورچیان بهادر از مسیر دریا، مأمور سفر هند شده و مورد احترام بسیار حاکم قطب‌شاهی گُلْکُنْدَه قرار می‌گیرد و دو سال در آن نواحی اقامت دارد. مأموریّت هند از جهت سیاسی، موفقیّت‌ها و عواید قابل‌ملاحظه‌ای برای شاه‌عبّاس به دنبال داشته و در بلندی مرتبهٔ حسین‌بیگ و برجستگی موقعیّت او در درگاه صفوی بسیار تأثیرگذار بوده است. بنابر شرح‌حال تذکره‌نویسان، حسین‌بیگ تبریزی در اواخر عمر از مناصب حکومتی دست کشیده و در هیأتی درویشانه به شعر و ادب روی می‌آورد؛ با این حال همواره ملازم درگاه شاه‌عبّاس نیز بوده است.

کتابنامه

آصف، محمّدهاشم. (۲۵۳۷). رستم‌التّواریخ. تصحیح محمّد شیری. چ ۳. تهران: کتاب‌های جیبی و امیرکبیر.

آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن. (۱۴۰۳). الذریعة إلی تصانیف الشیعة. ج ۹. بیروت: دار الأضواء.

ـــــــــــــــ . (۱۳۷۳). مصنّفات شیعه. به کوشش محمد آصف فکرت. ج ۳. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.

ابن‌خلدون، عبدالرّحمن بن محمّد. (۱۳۶۶). العِبَر (تاریخ ابن‌خلدون). ج ۳. چ ۱. تهران: مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

اذکایی، پرویز. (۱۳۶۷). فرمانروایان گمنام. ج ۱. چ ۱. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

اسکندربیگ ترکمان. (۱۳۸۹). تاریخ عالم‌آرای عبّاسی. به کوشش ایرج افشار. ۳ ج. چ ۴. تهران: امیرکبیر.

افشوته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌اللّه. (۱۳۷۵). نقاوةالآثار فی ذکر الأخیار در تاریخ صفویّه. تصحیح احسان اشراقی. چ ۲. تهران: علمی‌وفرهنگی.

انوری، حسن [سرپرست]. (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. ج ۸. چ ۲. تهران: سخن.

ایمان، رحم‌علیخان. (۱۳۸۶). منتخب اللطایف. تصحیح مهدی علیزاده و حسین علیزاده. ۱ ج. چ ۱. تهران: طهوری.

اوحدی بلیانی، تقی‌الدّین. (۱۳۸۹). عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین. تصحیح ذبیح‌اللّه صاحب‌کاری و آمنه فخر احمد. ج ۲. ۳ و ۴. چ ۱. تهران: میراث مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

اوزبکی البخاری، شیخ سلیمان افندی. (۱۳۹۲). فرهنگ جغتایی - فارسی. ترجمهٔ حسن عبداللّهی جهانی. چ ۱. تبریز: دنیزچین.

بخشی، مریم و باقرعلی عادل‌فر، نصراللّه پورمحمّدی املشی، حسین آبادیان. (۱۳۹۹). «بررسی علل کوچ طایفهٔ رَشوَند به قزوین و پیامدهای آن در عصر صفویّه». پژوهشنامهٔ تاریخ‌های محلّی ایران دانشگاه پیام نور. س ۹. ش ۱ / پیاپی ۱۷. صص ۱۷۶-۱۵۳.

برزگر کشتلی، حسین. (۱۳۸۰). «خروشی تبریزی». دانشنامهٔ ادب فارسی (ادب فارسی در شبه‌قارّه، هند و پاکستان و بنگلادش). ج ۴ / بخش ۲. چ ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ص ۱۰۶۲.

تاریخ سلطان محمّد قطب‌شاه. (۲۰۱۵). تصحیح زرّینه پروین. حیدرآباد: دلی کتاب گهر.

جمالزاده، محمّدعلی. (۱۳۲۶). هزاربیشه (یک‌هزار مطلب سودمند خواندنی). ج ۱. چ ۱. تهران: علمی و زوّار.

جهانگیر گورکانی، نورالدّین محمّد. (۱۳۵۹). جهانگیرنامه (توزک جهانگیری). به کوشش محمّد هاشم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

حسین‌نامه. (۱۳۹۳). به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. چ ۵. تهران: چشمه.

حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی. (۱۳۶۶). تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی. تصحیح احسان اشراقی. تهران: علمی.

الحسینی المدنی، ضامن بن شدقم. (۱۳۷۸). تحفة الأزهار و زلال الأنهار في نسب ابناء الأئمة الأطهار علیهم صلوات الملك الغفار. ج ۲. تهران: کتابخانهٔ تخصّصی تاریخ اسلام و ایران.

حسینی مرعشی تبریزی، اسمعیل. (۱۳۷۰). عالم‌آرای شاه‌طهماسب. تصحیح ایرج افشار. چ ۱. تهران: دنیای کتاب.

خان‌زمان‌خان، غلامحسین. (۱۳۷۷). تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیّه). به کوشش محمّدمهدی توسلی. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

خیّام‌پور، عبدالرّسول. (۱۳۶۸). فرهنگ سخنوران. ج ۱. چ ۱. تهران: طلّایه.

دست‌نویس تاریخ صفویّه، نشانهٔ اختصاری [م ۳]. دست‌نویس به شمارهٔ (۲۴۶۰۳-۵). محفوظ در کتابخانهٔ ملّی ایران. تاریخ کتابت: سدهٔ چهاردهم ه؟

دست‌نویس حسین‌نامه / داستان حسین کُرد. نشانهٔ اختصاری [ح]. به شمارهٔ (MS. D - 421). محفوظ در کتابخانهٔ سن‌پترزبورگ روسیه. تاریخ کتابت: ۱۲۵۵ ق - ۱۲۶۰ ق. محلّ کتابت: کاشان.

دست‌نویس داستان حسین کُرد. نشانهٔ اختصاری [مج]. به شمارهٔ (۱۲۵۷). محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی. تاریخ کتابت: سدهٔ سیزدهم ه؟

دست‌نویس داستان عبدالمؤمن‌خان. نشانهٔ اختصاری [دا]. به شمارهٔ (۵۶۵۱). محفوظ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران. تاریخ کتابت: ۱۳۲۱ ق. محلّ کتابت: مشهد.

دست‌نویس یتیم‌نامهٔ شاه‌عبّاس جنّت‌مکان. نشانهٔ اختصاری [ی]. به شمارهٔ (MS. XAN 44). محفوظ در کتابخانهٔ سن‌پترزبورگ روسیّه. تاریخ کتابت: ۱۲۳۴ق.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمّد معین و سیّد جعفر شهیدی. ج ۷، ۱۲، ۱۵. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.

دولت‌آبادی، عزیز. (۱۳۷۷). سخنوران آذربایجان (از قطران تا شهریار). ج ۱. چ ۱. تبریز: ستوده.

رازنهان، محمّدحسن و مریم عابدینی مغانکی. (۱۳۹۵). «اجامره و اوباش و حکومت شاه‌عبّاس اوّل صفوی: همگرایی و واگرایی‌ها». دوفصلنامهٔ تحقیقات تاریخ اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. س ۶. ش ۱. صص ۵۹-۷۷.

رحیم‌لو، یوسف. (۱۳۹۳). تاریخ جامع ایران. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی و صادق سجّادی. ج ۱۰ و ۱۱ (دنبالهٔ ایلخانان تا ظهور صفویان / دنبالهٔ صفویان، افشاریان و زندیان). چ ۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. صص ۶۸۵-۸۴۶.

۱-۵۵۱.

رشوند، محمد علی بن محمد زمان. (۱۳۷۶). مُجَمل رَشوَند. تصحیح منوچهر ستوده و عنایت‌اللّه مجیدی. ۱ ج. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

ریاض الإسلام. (۱۳۷۳). تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویّه و افشاریّه). ترجمۀ محمدباقر آرام، عباسقلی غفاری‌فرد. چ ۱. تهران: امیرکبیر.

زیدری نسوی، محمّد خرندزی. (۱۳۸۹). نفثةالمصدور. تصحیح امیرحسن یزدگردی. چ ۳. تهران: توس.

صاعدی شیرازی، میرزا نظام‌الدّین احمد بن عبداللّه. (۱۹۶۱م). حدیقةالسّلاطین قطب‌شاهی. تصحیح: سیّد علی‌اصغر بلگرامی. حیدرآباد - دکن: سلسله مطبوعات اداره ادبیّات اردو.

صفا، ذبیح‌اللّه. (۱۳۷۱). تاریخ ادبیّات در ایران. ج ۵. چ ۷. تهران: فردوس.

ضرّابی، عبدالرّحیم بن محمّدابراهیم. (۱۳۷۸). تاریخ کاشان. تصحیح ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.

طرسوسی، ابوطاهر. (۱۳۹۵). حماسۀ قران حبشی. تصحیح میلاد جعفرپور. ۲ ج. چ ۱. تهران: علمی‌وفرهنگی.

طرطوسی، ابوطاهر محمّد بن حسن. (۱۳۸۰). ابومسلم‌نامه. تصحیح حسین اسماعیلی. ج ۳. تهران: معین، قطره، انجمن ایرانشناسی فرانسه.

عبادی جمیل، سعید و حسین بیات. (۱۳۹۹). «درک نادرست معنای کُرد در شاهنامه». فصلنامۀ کاوش‌نامۀ دانشگاه یزد. س ۲۱. ش ۴۶. صص ۱۹۱-۲۰۹.

عدلی، محمّدرضا. (۱۳۹۲). «حیدری و نعمتی». دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. ج ۲۱. چ ۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. صص ۵۳۲-۵۳۵.

فلسفی، نصراللّه. (۱۳۶۴). زندگانی شاه‌عبّاس اوّل. ۵ ج در ۳ مجلّد. تهران: علمی.

قریشی کرین، حسن. (۱۳۸۹). قم از ابتدای دوره قاجار تا مشروطه. ۱ ج. قم: نشر زائر.

قطغان، محمّدیار بن عرب. (۱۳۸۵). مسخّر البلاد (تاریخ شیبانیان). تصحیح نادره جلالی. چ ۱. تهران: میراث مکتوب.

گلچین‌معانی، احمد. (۱۳۶۹). کاروان هند. ج ۱. چ ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.

لکهنوی، آفتاب‌رای. (۱۳۵۵). تذکرۀ ریاض‌العارفین، حسام‌الدّین راشدی. ۱ ج. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

متولّی امامی، سیّد محمّدحسین. (۱۳۹۰). «عصر صفوی و هم‌سویی معرفتی فقه و عرفان». مجلّۀ پگاه حوزه. ش ۳۱۶. صص ۱۰۲-۱۰۶.

مجیر شیبانی، نظام‌الدّین. (۱۳۴۶). تشکیل شاهنشاهی صفویّه. تهران: دانشگاه تهران.

مرعشی، ظهیرالدّین. (۱۳۶۳). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. تصحیح برنهارد دارن. تهران: گستره.

مفرد کهلان، جواد. (۱۳۸۹). «تبارشناسی افسانهٔ حسین کرد». دوهفته‌نامهٔ رودکی. س ۵. ش ۶۱-۶۲. صص ۳۴-۳۵.

منجّم یزدی، ملّا جلال‌الدّین محمّد. (۱۳۶۶). تاریخ عبّاسی / روزنامهٔ ملّا جلال. به کوشش سیف‌اللّه وحیدنیا. تهران: وحید.

منشی قمی، قاضی میر احمد (۱۳۸۳). خلاصة‌التواریخ. تصحیح احسان اشراقی. ج ۱. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.

میرجعفری، حسین. (۱۳۸۹). «حیدری و نعمتی». دانشنامهٔ جهان اسلام. زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل. ج ۱۴. چ ۱. تهران: بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی. صص: ۵۱۹-۵۲۱.

میرخواند، محمّد بن خاوندشاه. (۱۲۷۰). روضة‌الصّفا. ج ۱. بی‌جا: بی‌نا.

مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۳۴). سازمان اداری حکومت صفوی (تحقیقات، حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکرة‌الملوک). ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا با حواشی محمّد دبیرسیاقی. تهران: زوّار.

نصرآبادی، محمّدطاهر. (۱۳۷۸). تذکرهٔ نصرآبادی (تذکرة‌الشّعرا). ج ۱. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. چ ۱. تهران: اساطیر.

وحید قزوینی، میرزا محمّدطاهر. (۱۳۸۳). تاریخ جهان‌آرای. تصحیح سیّد سعید میر محمّد صادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.